

تعیین نظام ریاستی یا نظام پارلمانی در چارچوب نظام مطلقه فقهاتی حاکم آخرین میخ بر تابوت فلسفه ریاستی ولایت فقیه

شاید بزرگترین خیانت و جنابیتی که بنی‌عباس و در راس آن‌ها مأمون به اسلام و مسلمانان کرد، ترجمه فلسفه سیاسی افلاطون و جلوگیری از ترجمه فلسفه سیاسی ارسطو بود؛ و البته دلیل آن هم این بود که فلسفه سیاسی افلاطون بر نخبه‌گرایی و اریستوکراسی فلسفی استوار بود، اما فلسفه سیاسی ارسطو بر دموکراسی محصول دولت شهرهای سقراط استوار شده بود. توضیح آنکه از آنجایی که بنی‌عباس و در راس آن‌ها مأمون علت عدم ثبات و دولت مستعجل بنی‌امیه، در نداشتن فلسفه سیاسی و کشاکش با اهل بیت پیامبر تحلیل می‌کردند جهت مقابله با این آفت سیاسی آن‌ها کوشیدند از یک طرف کشاکش عریان بنی‌امیه با بنی‌هاشم که بر پایه انتقام‌گیری‌های جاهلیت اعراب بادیه نشین استوار بود را در پوشش امنیتی و سیاسی و مذهبی قرار دهند؛ و از طرف دیگر برای اینکه حکومت پیامبر و حکومت علی توسط پیروان علی و اهل بیت پیامبر بدل به فلسفه سیاسی حکومتی نگردد^۱، کوشیدند تا با ترجمه فلسفه سیاسی افلاطون به عنوان فلسفه سیاسی نظری آلترناتیو فلسفه سیاسی حکومت علی و پیامبر از آن جهت تئوریزه کردن فلسفه سیاسی حکومت بنی‌عباس که بر نظام اریستوکراسی و توتالی‌تر استوار بود، استفاده بکنند؛ و شاید به این علت بود که بر عکس نظام بنی‌امیه که من حیث المجموع بیش از یک قرن نتوانستند دوام پیدا کند، بنی‌عباس بیش از پانصد سال بر مسلمانان حکومت کردند. البته مبانی فلسفی و تئوریک فلسفه سیاسی افلاطون که مورد استفاده بنی‌عباس قرار گرفت عبارتند از:

الف - مخالفت با تئوری دموکراسی و دولت شهرهای آتن و یونان که سقراط معلم افلاطون از آن حمایت می‌کرد و افلاطون معتقد بود که عامل قتل سقراط به دست اتیموس، همین دموکراسی و نظام سیاسی دولت شهرهای آتن و یونان می‌باشد و در همین رابطه افلاطون، نظام سیاسی دموکراسی یا مردم‌سالاری بدترین نوع نظام حکومتی می‌دانست و معتقد بود که باید به جای آن نظام نخبه‌گرایی بر جامعه حاکم شود.

ب - از آنجائیکه افلاطون مانند ارسطو معتقد به نظام طبقاتی بر پایه مناسبات برده‌داری مناسبات حاکم بر غرب و یونان بود، در اندیشه و فلسفه نیز بر پایه تئوری عالم مثل معتقد به نظام پله‌کانی بود و همین اعتقاد اجتماعی و نظری به نظام طبقاتی بود که اندیشه افلاطون را تبدیل به یک اندیشه بر پایه اریستوکراسی کرده است.

ادامه در صفحه ۱۰

۱. ولایت‌فهدی قالبی و تحمیلی امام رضا توسط مأمون در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

۲. همان امری که معاویه پیوسته از آن بیم داشت و سعی بر آن داشت تا با فلسفه سیاسی ساختن از حکومت شیخین و در راس آن‌ها عثمان مانع از فلسفه سیاسی شدن حکومت علی و پیامبر اسلام بشود.

تحلیل تئوریک - سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از مردم، جنبش و حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران

۱ - متدولوژی تحلیل سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، اجتماعی و...

آنچنانکه قبلاً (در شماره‌های سال اول نشر مستضعفین) به اشاره مطرح کردیم که منظور ما از تحلیل اوضاع جاری قرار دادن سه مؤلفه مردم ایران، جنبش ایران و حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران در کنار هم در عرصه تحلیل دیالکتیکی می‌باشد و دلیل این امر هم آن است که در رابطه با تحلیل سیاسی مسائل اجتماعی و سیاسی ما به دو طریق می‌توانیم عمل بکنیم:

۱ - از جزء به کل یا از مشخص به عام یا از ابژه به سوژه.

۲ - از کل به جزء یا از سوژه به ابژه.

روش اول متدولوژی لمی نامیده می‌شود، این روش که همان طریقه غیر دیالکتیکی و همان روش استقرائی راجر بیکن و به ویژه فرانسویس بیکن می‌باشد. علامه اقبال لاهوری در فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی، کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۵۰ - سطر ششم با نقل و قول از بریفولت معتقد است که این روش تجربی یا متدولوژی استقرائی بیکنی کشف راجرز بیکن و فرانسویس بیکن نبوده، بلکه اقتباس آن‌ها از متدولوژی قرآن و مسلمانان بوده است و به طوری که علامه اقبال لاهوری در همین فصل از کتابش مدعی است، کلا روش تجربی یا روش استقرائی یا روش جزء به کل برای اولین بار قرآن و پیامبر اسلام برای بشریت به ارمغان آورده است.

روش دوم روش انی می‌باشد، در خصوص روش انی یا روش کل به جزء یا روش سوژه - ابژه. باز در عرصه ذهن سه گانه آینه‌ائی ارسطونی و ذهن فاهمه کانتی و ذهن دیالکتیکی قرآنی - هگلی به سه شکل متفاوت مطرح شده است. در ذهن آینه‌ائی ارسطونی که به مدت ۲۲۰۰ سال بر اندیشه بشریت حکومت می‌کرد روش انی همان متد قیاسی ارسطونی بود که به روش انی یا روش کلی نگری مستقل از روش لمی اصالت می‌داد و کلا بی نیاز از روش لمی یا استقرائی یا جزء به کل بود. اما در عرصه ذهن فاهمه کانتی - دکارتی گرچه برعکس روش قیاسی ارسطونی که بی نیاز از روش استقرائی جزء به کل بود، ابتدا دکارت و سپس کانت متدولوژی استقرائی را در کنار متدولوژی قیاسی مطرح کردند، ولی این همراهی متدولوژی لمی با متدولوژی انی در دستگاه ذهن فاهمه کانتی - دکارتی به خاطر اصالتی که در تحلیل نهائی کانت و دکارت به ذهن انسان می‌دادند یک همراهی عرضی بود نه یک همراهی طولی، که در ذهن دیالکتیکی قرآنی - هگلی مطرح می‌باشد. بنابراین در ذهن سوم که همان ذهن دیالکتیکی قرآنی - هگلی می‌باشد متدولوژی انی یا روش کلی - جزئی در ادامه طولی روش استقرائی یا متدولوژی لمی یا طریقه جزء به کل می‌باشد. بنابراین در روش لمی ما مسائل سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی و... را:

ادامه در صفحه ۲

"ادامه: تحلیل اوضاع جاری ایران"

اولا به صورت جدا جدا مورد تحلیل و تشریح و آناتومی قرار می‌دهیم و به هر موضوعی به صورت مستقل نگاه می‌کنیم. مثلا زمانی که می‌خواهیم موضوع اعتیاد یا بیکاری یا طلاق یا تورم یا اختلاس‌های نجومی یا فسادهای اداری و اقتصادی یا اعدام‌های نجومی یا فقر یا ناهنجاری‌های اجتماعی یا سرکوب آزادی‌های سیاسی و... رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران را تحلیل بکنیم ابتدا باید توسط روش استقرائی یا تجربی یا لمی با این پدیده‌ها به صورت مستقل و جدای از هم برخورد بکنیم و فاکتورهای مربوط به هر کدام از کیس‌های فوق را تا آنجا که در توان داریم جمع آوری بکنیم و سپس بر پایه این دیتاهای کنکریت و مشخص به پردازش این دیتاها و جمع بندی و تحلیل جداگانه از هر کدام از این موضوع‌های فوق و... به صورت مستقل پردازیم و کاری به این نداشته باشیم که مثلا به عنوان یک اصل پیش فرض در نظام ضد انسانی سرمایه‌داری تمامی این کیس‌ها دارای ریشه مشترک می‌باشند. یا اینکه از اول معتقد باشیم که این مسائل در تحلیل نهائی و کلیت ساختاری دارای پیوند و رابطه دیالکتیکی با هم می‌باشند.

ثانیا برای مطالعه این موضوع‌های مستقل سعی می‌کنیم بر پایه فاکتورهای عینی و کنکریت و مشخص شروع بکنیم و به مراحل فرضیه و نظریه و قانون و بالاخره تئوری علمی که جزء دایره روش انی می‌باشد، برسیم. اما در تحلیل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به صورت انی موضوع کاملا صورت عکس طریقه لمی دارد چراکه در این مرحله از مطالعه دیالکتیک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ما در ادامه طولی روش لمی بر پایه ره آوردهای مرحله لمی به مطالعه کلیات می‌پردازیم. ما حاصل آنچه تا اینجا آموختیم اینک:

الف - در مطالعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... حتما باید به صورت متدیك برخورد بکنیم و بدون متدولوژی هرگز نمی‌توانیم تحلیل علمی از مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی بکنیم.

ب - در خصوص متد تحلیلی، ما دو نوع متد داریم، یکی متد از کلی به جزئی و دیگری متد از جزئی به کلی.

ج - متد از کلی به جزئی متد قیاسی یا انی نامیده می‌شود و متد از جزئی به کلی متد تجربی یا متد استقرائی یا متد لمی نامیده می‌شود.

د - برخورد مکانیکی کردن با این دو نوع متد، کاری اشتباه و غیر علمی می‌باشد. یعنی، چه روش لمی را منهای روش انی مطلق بکنیم، و بخواهیم به تحلیل مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... پردازیم و چه مانند ارسطو روش انی را عمده بکنیم و بخواهیم بر پایه ذهنیات صرف به تحلیل مسائل سیاسی، اجتماعی و... پردازیم و هیچگونه نقشی در مطالعه مسائل برای فاکتورهای کنکریت و مشخص قائل نباشیم هر دو غلط است.

ه - برای مطالعه علمی مسائل اجتماعی، سیاسی و... باید دو مؤلفه‌ای برخورد بکنیم. اما این دو مؤلفه باید در طول هم باشد نه در عرض هم. یعنی ابتدا توسط متد لمی به جمع آوری و دسته بندی فاکتورهای کنکریت و مشخص پردازیم و سپس در مرحله انی توسط پردازش این دیتاها از مرحله تشریح و تحلیل و توضیح وارد مرحله تبیین می‌شویم و توسط آن به کشف قانون و نظریه و تئوری علمی می‌پردازیم.

و - دو روش لمی و انی منهای مشخصه فوق دارای یک مشخصه دیگری هم می‌باشد که عبارت است از اینکه، در روش لمی ما موظف و مجبوریم که کیس‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی به صورت جدا جدا مورد مطالعه قرار دهیم. اما در متدولوژی انی که در ادامه طولی متدولوژی لمی انجام می‌گیرد ما همان تحلیل‌های مرحله لمی را در پیوند دیالکتیکی با یکدیگر قرار می‌دهیم و از تحلیل دیالکتیکی آن‌ها تحلیل کلی اوضاع جاری می‌کنیم.

ز - دیالکتیک به عنوان متدولوژی، تنها در کلیات دارای عملکرد می‌باشد

۱. و از آنجائیکه دیالکتیک هم به عنوان متدولوژی و هم به عنوان قانونبندی تنها در عرصه کلیات مصداق دارد و در عرصه جزئیات و کنکریت و مشخص دیالکتیک دارای مصداق نمی‌باشد، لذا تنها در مرحله انی یا مطالعه کلیات محصول روش لمی یا تجربی یا استقرائی ما می‌توانیم از دیالکتیک هم، به عنوان متدولوژی و هم به عنوان قانونبندی عام حاکم بر کلیات استفاده بکنیم.

در عرصه مصداق‌ها و جزئیات حتما باید از متدولوژی استقرائی و تجربی و لمی استفاده بشود.

ح - تا زمانی که تحلیل‌های سیاسی، یا اجتماعی، یا اقتصادی و... از مرحله لمی به مرحله انی نرسیده‌اند هرگز نباید دست به آسیب‌شناسی یا ارائه راه حل و... در خصوص آن مسائل بزنیم چراکه آسیب‌شناسی یا راه حل‌های ما جنبه مکانیکی دارند.

۲ - مبانی تئوریک تحلیل‌های اوضاع جاری در نشر مستضعفین

در نشر مستضعفین در تحلیل اوضاع جاری ما فقط به تحلیل مشخص و خاص و کنکریت قناعت نمی‌کنیم بلکه پس از انجام تحلیل‌های مشخص و خاص و موضوعی و کنکریت آن، تحلیل‌ها را در کنار هم قرار می‌دهیم و از پیوند آنها به استنتاج و استخراج قانون و نظریه و تئوری می‌پردازیم. برای مثال وقتی که ما بر پایه روش لمی موضوع‌های مختلفی مانند فقر، طلاق، اعتیاد، بیکاری، تورم، جرم و جنایت‌های اجتماعی و خانوادگی و... جامعه ایرانی را به صورت جداگانه تحلیل کردیم و توانستیم از هر کدام از این‌ها تحلیلی مشخص و کنکریت و خاص به صورت موضوعی ارائه بدهیم، در تحلیل اوضاع جاری، حاصل این تحلیل‌های مشخص را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم و از مرحله تشریح و تحلیل طریقه لمی وارد مرحله تبیینی می‌شویم. در این مرحله است که:

اولا: بر عکس مرحله لمی، از کل به جزء می‌آییم.

ثانیا: مواد خام و موضوع مرحله انی، همان محصول مرحله لمی می‌باشد. ثالثا: بر عکس مرحله لمی که مرحله تشریح و تحلیل بود در مرحله انی تنها با عینک تبیینی به رابطه بین این تحلیل‌های مرحله لمی می‌پردازیم.

رابعا: تکیه متدولوژی در مرحله انی یک تکیه دیالکتیکی می‌باشد.

چراکه قانونبندی دیالکتیک در عرصه کلیات و عام دارای مصداق می‌باشد. ولی در عرصه مشخص و کنکریت و خاص نمی‌تواند فونکسیون علمی داشته باشد و لذا بر پایه همین خودویژگی قانون بندی دیالکتیک است که در طریقه انی دیالکتیک به عنوان یک عینک یا متدولوژی عمل خواهد کرد که توسط این عینک یا متدولوژی دیگر ما نمی‌توانیم مانند روش لمی موضوع‌های فوق را به صورت جداگانه ببینیم، بلکه بالعکس در این مرحله تمامی موضوع‌های فوق اعم از فقر، بیکاری، اعتیاد، طلاق، تورم، آموزش طبقاتی، فرهنگ طبقاتی، زیارت طبقاتی، عبادت طبقاتی، جرم و جنایت‌های اجتماعی، کشت و کشتار، شکنجه و تجاوز، اعدام‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و... در پیوند با یکدیگر مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بنابراین در تحلیل اوضاع جاری تحلیل ما هم بر پایه روش لمی است و هم بر پایه روش انی. یعنی در تحلیل اوضاع جاری ما ابتدا از طریق روش لمی توسط دیتاهای خاص و مشخص و کنکریت به یک تحلیل مشخص می‌رسیم و سپس همین تحلیل‌های مشخص و خاص کنکریت در دستگاه انی با در کنار هم قرار دادن این تحلیل‌های خاص و مکانیکی و مشخص با عینک تبیینی به کشف قانونبندی و فرضیه و نظریه و تئوری علمی می‌پردازیم. ما حاصل آنچه در این مبحث مطرح کردیم اینک:

الف - بدون داشتن تحلیل اوضاع جاری ایران که همان تحلیل سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، تاریخی، اجتماعی جامعه ایران می‌باشد، هرگز نمی‌توانیم در جامعه ایران صاحب یک حرکت علمی بشویم.

ب - آنچنانکه گوروچ می‌گوید: «ما جامعه‌ها داریم نه جامعه»، لذا بر پایه این اصل هرگز نمی‌توانیم بر پایه یک تحلیل عام اجتماعی دستورالعمل‌های برنامه‌انی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یک جامعه را بر جامعه دیگر تزریق بکنیم.

ج - نخستین اصل پیش فرض تحلیل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... هر جامعه‌انی این حقیقت است که هر جامعه‌انی دارای خودویژگی‌های اقتصادی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... می‌باشد که بدون شناخت آن خودویژگی‌ها ما نمی‌توانیم آن جامعه را بشناسیم. به عبارت دیگر تحلیل اوضاع جاری هر جامعه‌انی یعنی شناخت همین خودویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، ساختاری و... می‌باشد.

د - برای تحلیل سیاسی، یا اقتصادی، یا طبقاتی، یا اجتماعی، یا تاریخی جامعه ایران هرگز نباید به صورت انطباقی، مشخصات طبقاتی، اقتصادی،

اجتماعی، سیاسی و... یک جامعه دیگری را به صورت عینکی بر چشم خودمان قرار دهیم و توسط آن عینک جامعه خودمان را مطالعه کنیم.

ه - اصل پیش فرض متدولوژی علمی تحلیل اقتصادی، سیاسی، طبقاتی، تاریخی و... عبارت است از اینکه برخورد ما باید با آن جامعه‌ای که می‌خواهیم از آن تحلیل اوضاع جاری بکنیم یک برخورد تطبیقی باشد نه انطباقی و دگماتیسم. زیرا در برخورد انطباقی ما توسط دیتاها یا قوانین یا اطلاعات مربوط به یک جامعه به تحلیل یک جامعه دیگر می‌پردازیم. مثلاً بر پایه تحلیل جنبش دموکراتیک بهار عربی به تحلیل جنبش دموکراتیک اجتماعی خرداد ۸۸ ایران می‌پردازیم که کار غلطی است.

۳ - چه نیازی به تحلیل اوضاع جاری دوره‌ای داریم

و - در برخورد دگماتیستی، ما بر پایه ذهنیات خودمان از ذهنیات خودمان کانتکسی می‌سازیم. مانند تحلیل‌های سیاسی رژیم مطلقه قفاهتی حاکم بر ایران که همیشه برای تحلیل سیاسی جامعه ایران می‌کوشد از آن ذهنیت منجمد تاریخی خود در خصوص شیعه و اسلام و مسلمانی تابوتی بسازد و سپس جامعه ایران را درون آن تابوت از قیل مشخص شده قرار دهد؛ و با مانند عبدالکریم سروش که برای تحلیل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، طبقاتی جامعه ایران و برای اینکه بتواند نسخه لیبرال سرمایه‌داری غرب را به جامعه ایران تزریق بکند، می‌کوشد مانند نجم الدین کبری با طرح چند شعر مولوی و حافظ و سعدی و چند نقل قول صوفیانه از یک مقدمه صوفیانه، قبری بکند و سپس جامعه ایران را درون آن قبر بگذارد.

ز - در برخورد تطبیقی ما برعکس دو روش انطباقی و دگماتیسم سعی می‌کنیم:

اولاً: هر جامعه‌ای را به صورت مستقل و کنکریته مورد مطالعه قرار دهیم و هیچ تحلیل و ویژگی جامعه دیگری را به جامعه مورد مطالعه تزریق نکنیم.

ثانیاً: برای هر جامعه‌ای معتقد به خودویژگی‌های طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی باشیم که وظیفه تحلیل سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و... هر جامعه‌ای کشف این خودویژگی‌ها می‌باشد.

ثالثاً: برای کشف این خودویژگی‌های اجتماعی، تاریخی، طبقاتی، اقتصادی، سیاسی و... هر جامعه باید به روش علمی که محصول دستاورد تاریخی بشر می‌باشد، عمل بکنیم نه از فقه و عرفان و تصوف مند و علم و قانونبندی بسازیم.

ح - روش و متدولوژی برخورد تحلیلی به صورت تطبیقی بر دو مکانیزم استوار می‌باشد:

متدولوژی لمی،
متدولوژی انی.

ط - در متدولوژی تطبیقی لمی ما سعی می‌کنیم قبل از تحلیل سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، تاریخی، اجتماعی یک جامعه، ابتدا دست به جمع‌آوری دیتاهای مشخص آن موضوع به خصوص بزیم و در این رابطه هرگز نباید ذهنیات خود و یا دیتاهای جوامع دیگر را دخالت بدهیم. به عبارت دیگر ذهن ما در این مرحله باید فقط ذهن آینه‌ای باشد یعنی هرچه واقعیت روبروی خود است را جمع‌آوری بکند، پس از اینکه این دیتاهای خاص و کنکریته و مشخص را جمع‌آوری کردیم مانند سی پی یوی کامپیوتر به پردازش این دیتاها می‌پردازد که در مرحله اول پردازش اقدام به دسته بندی این دیتاها می‌کنیم و پس از دسته بندی آن‌ها، می‌کوشیم به کشف وجه اشتراک‌ها و وجه افتراق‌های این دیتاها بپردازیم. توسط این درک اشتراک و افتراق دیتاها است که تحلیل سیاسی، یا تحلیل طبقاتی، یا تحلیل اجتماعی و فرهنگی و... از مرحله تشریح وارد مرحله تحلیل می‌شویم و توسط این عمل است که در مرحله دوم حرکت به کشف قوانین و نظریه و فرضیه در خصوص آن موضوع‌های به خصوص می‌پردازیم.

لذا در این رابطه است که ما همیشه موظفیم که به تحلیل تضادهای درون حاکمیت بپردازیم و آن را دنبال بکنیم و این عمل نباید حمل بر قدرت خواهی و قدرت طلبی نشر مستضعفین بشود چراکه بدون تحلیل مستمر حاکمیت و تبیین تضادهای درونی آن، نشر مستضعفین نه می‌تواند سمت و سوی تغییرات اجتماعی، سیاسی، حتی فرهنگی جامعه ایران را دنبال کند و نه می‌تواند وضعیت جنبش و وضعیت مردم نیز ارائه دهیم. در این رابطه در تحلیل اوضاع جاری ما بر پایه تحلیل سه مؤلفه مردم و حاکمیت و جنبش می‌کوشیم به صورت انی تطبیقی تحلیل‌های گذشته نشر مستضعفین را تحلیلی تبیینی بکنیم.

لذا در این رابطه است که ما همیشه موظفیم که به تحلیل تضادهای درون حاکمیت بپردازیم و آن را دنبال بکنیم و این عمل نباید حمل بر قدرت خواهی و قدرت طلبی نشر مستضعفین بشود چراکه بدون تحلیل مستمر حاکمیت و تبیین تضادهای درونی آن، نشر مستضعفین نه می‌تواند سمت و سوی تغییرات اجتماعی، سیاسی، حتی فرهنگی جامعه ایران را دنبال کند و نه می‌تواند وضعیت جنبش و شرایط تاریخی جنبش و مردم ایران را فهم نماید؛ و دلیل این امر هم این است که هر گونه تغییر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی در گرو رشد تضادهای درونی حاکمیت می‌باشد چراکه از آنجائیکه این رژیم یک رژیم مردمی، ترقی خواه و دموکراتیک مسئولیت طلب نمی‌باشد لذا خود به خود برپایه مسئولیت نه حاضر به انتقال قدرت متراکم شده اقتصادی، سیاسی، اداری و... خود به توده‌ها است و نه حاضر است که حداقل آزادی سیاسی و اجتماعی که لازمه هر گونه تحول فرهنگی،

اجتماعی، سیاسی و... یک جامعه دیگری را به صورت عینکی بر چشم خودمان قرار دهیم و توسط آن عینک جامعه خودمان را مطالعه کنیم.

ه - اصل پیش فرض متدولوژی علمی تحلیل اقتصادی، سیاسی، طبقاتی، تاریخی و... عبارت است از اینکه برخورد ما باید با آن جامعه‌ای که می‌خواهیم از آن تحلیل اوضاع جاری بکنیم یک برخورد تطبیقی باشد نه انطباقی و دگماتیسم. زیرا در برخورد انطباقی ما توسط دیتاها یا قوانین یا اطلاعات مربوط به یک جامعه به تحلیل یک جامعه دیگر می‌پردازیم. مثلاً بر پایه تحلیل جنبش دموکراتیک بهار عربی به تحلیل جنبش دموکراتیک اجتماعی خرداد ۸۸ ایران می‌پردازیم که کار غلطی است.

و - در برخورد دگماتیستی، ما بر پایه ذهنیات خودمان از ذهنیات خودمان کانتکسی می‌سازیم. مانند تحلیل‌های سیاسی رژیم مطلقه قفاهتی حاکم بر ایران که همیشه برای تحلیل سیاسی جامعه ایران می‌کوشد از آن ذهنیت منجمد تاریخی خود در خصوص شیعه و اسلام و مسلمانی تابوتی بسازد و سپس جامعه ایران را درون آن تابوت از قیل مشخص شده قرار دهد؛ و با مانند عبدالکریم سروش که برای تحلیل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، طبقاتی جامعه ایران و برای اینکه بتواند نسخه لیبرال سرمایه‌داری غرب را به جامعه ایران تزریق بکند، می‌کوشد مانند نجم الدین کبری با طرح چند شعر مولوی و حافظ و سعدی و چند نقل قول صوفیانه از یک مقدمه صوفیانه، قبری بکند و سپس جامعه ایران را درون آن قبر بگذارد.

ز - در برخورد تطبیقی ما برعکس دو روش انطباقی و دگماتیسم سعی می‌کنیم:

اولاً: هر جامعه‌ای را به صورت مستقل و کنکریته مورد مطالعه قرار دهیم و هیچ تحلیل و ویژگی جامعه دیگری را به جامعه مورد مطالعه تزریق نکنیم.

ثانیاً: برای هر جامعه‌ای معتقد به خودویژگی‌های طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، فرهنگی باشیم که وظیفه تحلیل سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و... هر جامعه‌ای کشف این خودویژگی‌ها می‌باشد.

ثالثاً: برای کشف این خودویژگی‌های اجتماعی، تاریخی، طبقاتی، اقتصادی، سیاسی و... هر جامعه باید به روش علمی که محصول دستاورد تاریخی بشر می‌باشد، عمل بکنیم نه از فقه و عرفان و تصوف مند و علم و قانونبندی بسازیم.

ح - روش و متدولوژی برخورد تحلیلی به صورت تطبیقی بر دو مکانیزم استوار می‌باشد:

متدولوژی لمی،

متدولوژی انی.

ط - در متدولوژی تطبیقی لمی ما سعی می‌کنیم قبل از تحلیل سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، تاریخی، اجتماعی یک جامعه، ابتدا دست به جمع‌آوری دیتاهای مشخص آن موضوع به خصوص بزیم و در این رابطه هرگز نباید ذهنیات خود و یا دیتاهای جوامع دیگر را دخالت بدهیم. به عبارت دیگر ذهن ما در این مرحله باید فقط ذهن آینه‌ای باشد یعنی هرچه واقعیت روبروی خود است را جمع‌آوری بکند، پس از اینکه این دیتاهای خاص و کنکریته و مشخص را جمع‌آوری کردیم مانند سی پی یوی کامپیوتر به پردازش این دیتاها می‌پردازد که در مرحله اول پردازش اقدام به دسته بندی این دیتاها می‌کنیم و پس از دسته بندی آن‌ها، می‌کوشیم به کشف وجه اشتراک‌ها و وجه افتراق‌های این دیتاها بپردازیم. توسط این درک اشتراک و افتراق دیتاها است که تحلیل سیاسی، یا تحلیل طبقاتی، یا تحلیل اجتماعی و فرهنگی و... از مرحله تشریح وارد مرحله تحلیل می‌شویم و توسط این عمل است که در مرحله دوم حرکت به کشف قوانین و نظریه و فرضیه در خصوص آن موضوع‌های به خصوص می‌پردازیم.

ی - عمده‌ترین مشخصه متدولوژی لمی آن است که دیتاها و دسته بندی و فرضیه سازی و نظریه پردازی در این مرحله صورت مکانیکی دارد و

۲. و مانند تخت ملانصرالدین وضعیت جامعه مشخص را درون این چهارچوب قرار می‌دهیم؛ لذا مانند ملانصرالدین اگر پاهای مهمان دراز تر از تخت شد آن را می‌بریم و اگر کوتاه تر شد آنقدر پاهای مهمان را می‌کشیم تا به اندازه آن تخت بشود.

کودتای فرهنگی بهار سال ۵۹ و غائله تسخیر سفارت آمریکا در آبان ۵۸ و نسل کشی تایلستان سال ۶۷ و در مرحله‌ای ممکن است توده‌ها عمده بشوند مانند انقلاب ضد استبدادی بهمن سال ۵۷.

ی - به هر حال برحسب اینکه کدام مؤلفه از این سه مؤلفه عمده بشود در آن مرحله تاریخی به موازات عمده شدن یکی از این سه مؤلفه، دو مؤلفه دیگر را در بستر مؤلفه عمده شده تبیین می‌کنیم.

ک - هر چند با عمده شدن هر مؤلفه‌ای دو مؤلفه دیگر در بستر آن قابل تبیین می‌باشد ولی شاخص کلی سه مؤلفه فوق تضادهای درون حاکمیت است که اعتلای تضادهای داخلی حاکمیت معرف اعتلای حرکت اجتماعی و مبارزه تاریخی توده‌ها و خروج مبارزه جنبش و توده‌ها از دایره رکود و خمود می‌باشد و لذا مهار حرکت توده‌ها و جنبش باعث افول تضادهای درون حاکمیت می‌شود. به همین دلیل است که رژیم‌های غیر مردمی یا ضد مردمی به صورت غریزی در زمانی که رشد تضادهای داخلی آن‌ها به مرحله فلج کننده‌ای رسیده باشد برای کاهش رشد تضادهای داخلی خود به جان آزادی‌های اجتماعی می‌افتند تا توسط آن زمینه سرکوب جنبش و توده‌ها را فراهم کنند.

۴ - تحلیلی از رشد تضادهای درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران در کانتکس تحلیل اوضاع جاری

آنچنانکه قبلا مطرح کردیم زمانی که تضادهای درون حاکمیت روند رکودی خود را پشت سر می‌گذارد و وارد مرحله رشد و اعتلای خود می‌شود این امر نشان دهنده آن است که دو مؤلفه جنبش و مردم از دایره رکود و خمود خارج شده‌اند و روند اعتلای وضعیت را در پیش گرفته‌اند. به همین ترتیب از آنجائیکه بدیهی‌ترین مشخصه شرایط فعلی جامعه ایران رشد تضادهای داخلی حاکمیت می‌باشد بطوریکه این تضادها نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی حکم بر ایران را فسخ کرده است بلکه مهم‌تر از آن برای اولین بار در تاریخ ۳۳ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران باعث پولاریزاسیون یا قطب بندی درون حاکمیت مطلقه فقهاتی شده است. توضیح آنکه کلا وجود تضادهای سیاسی درون حاکمیت‌های توتالیتر و ضد مردمی به خاطر خندق سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، تاریخی و فرهنگی که بین آن‌ها و توده‌های مردم وجود دارد امری طبیعی می‌باشد و هیچ رژیم توتالیتر ضد مردمی در تاریخ وجود نداشته است که دارای تضادهای درونی نباشد و آنچه هم که باعث نابودی آن‌ها در طول تاریخ شده همین رشد تضادهای داخلی شان بوده که قیل از اینکه توسط حرکت توده‌ها فلج گردند بوسیله همین تضادهای داخلی فسخ شده‌اند. چراکه آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم در تحلیل نهانی تمامی فونکسیون حرکت توده‌ها و جنبش به صورت رشد تضادهای داخلی حاکمیت متبلور می‌گردد. به این ترتیب اگر بخواهیم از زاویه رشد تضادهای درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی در طول ۳۳ سال گذشته دست به یک جمع بندی کلی بزنیم باید ابتدا آن را به دو دوره خمینی و خامنه‌ای تقسیم بکنیم و دلیل آنکه مجبوریم در مرحله اول بر پایه شخصیت‌ها به تقسیم دوران تضادهای داخلی حاکمیت بپردازیم این است که هم موقعیت حوزه‌ای و فقهی و هم جایگاه اجتماعی و تاریخی و هم کاراکترهای شخصی و فردی این دو نفر کاملا با هم متفاوت می‌باشد. چراکه خمینی به خاطر جایگاه کاریزماتیکی که در رابطه با مردم داشت و همچنین به خاطر موقعیت تاریخی حوزوی که داشت، او را در جایگاه مرجعیت فقهی قرار داده بود و به علت جایگاه تاریخی‌اش که از سال ۴۲ تا سال ۵۷ جزو جبهه ضد استبدادی بود، باعث گردید بود تا بر پایه اتوریته شخصی و اتوریته اجتماعی و اتوریته حوزوی به تعدیل و سرکوب تضادهای داخلی حاکمیت بپردازد و تا آنجا به انجام این مقصود بپردازد که هر چند اکثر تضادهای داخلی حاکمیت در زمان خمینی روند جدائی و آنتاگونیزم خود را از سر گرفته بودند، ولی هرگز این تضادهای سونامی وار نتوانستند رژیم خمینی را از پای دریاورند. دلیل آن هم همین موقعیت کاریزماتیکی و اتوریته شخصی و اتوریته حوزوی شخص خمینی بود که با سلاح کاریزمات خود به سهولت به جان و جناح‌ها و جریان‌های داخلی حاکمیت و روحانیت می‌افتاد و با یک فرمان در تابستان

۴. از تضاد بازرگان و نهضت آزادی و جبهه ملی و بنی صدر و قطب زده گرفته تا تضاد شریعتمنداری و دار و دسته حزب خلق مسلمان و بالاخره منظری و...

سیاسی، اجتماعی توده‌ها می‌باشد را تامین نماید و جز به قدرت متراکم شده اداری، سیاسی، معرفتی، اقتصادی، نظامی و... متراکم شده در دست خود به هیچ چیز دیگر بهاء و ارزش و مشروعیت نمی‌دهد. طبیعی است که تنها عاملی که می‌تواند باعث ریزش قدرت متراکم چنین رژیم مهیبی گردد و همچنین عامل رشد خودآگاهی و تغییر فرهنگی و تغییر اجتماعی توده‌های مردم بشود و جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و سوسیالیست و اجتماعی ایران را رشد اعتلای بخشد فقط و فقط رشد تضادها درونی یا گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی قدرت است. زیرا تنها چیزی که حداقل آزادی مورد نیاز تغییر فرهنگی و اجتماعی مردم را تامین می‌کند باز همین رشد تضادهای درونی حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد و انتقال این تضادها به خودآگاهی مردم است؛ و آنچه که می‌تواند ماشین قدرت سیاسی، اقتصادی، معرفتی رژیم مطلقه فقهاتی را به زانو در آورد همین رشد تضادهای درونی حاکمیت است. پس تمامی راه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران از رم می‌گذرد. ۲. محصل آنچه در این مبحث مطرح کردیم اینک:

الف - برای نشر مستضعفین تحلیل اوضاع جاری یک امر دوره‌ای می‌باشد نه مقطعی و موضعی.

ب - برای نشر مستضعفین تحلیل اوضاع جاری عبارت است از کانتکسی که توسط آن می‌تواند به تمامی تحلیل‌های اقتصادی و سیاسی پراکنده خود سر و سامان تئوریک ببخشد.

ج - از آنجائیکه برای یک مقال پراتیک اجتماعی مشخص در جامعه امروز ایران نیازمند به یک خروار تئوری و تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران می‌باشیم، نشر مستضعفین تنها بر پایه تحلیل دوره‌ای اوضاع جاری ایران می‌تواند به این نیاز خود پاسخ بدهد.

د - در تحلیل اوضاع جاری برای اینکه گرفتار حاشیه روی و پراکنده گویی نشویم مجبوریم توسط روش انی در ادامه طولی روش لمی گذشته، حول سه محور حاکمیت و مردم و جنبش عمل کنیم و تمامی تبیینات و تحلیل‌های خود را در این کانتکس سه مؤلفه‌ای بریزیم.

ه - هدف پیشگام و نشر مستضعفین در ارائه تحلیل‌های سیاسی استخراج تحلیل مشخص از شرایط مشخص ایران جهت کسب تئوری و قانون و راهنمای عمل می‌باشد.

و - بنابراین در صورتی که تحلیل‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تاریخی، طبقاتی و... پیشگام و نشر مستضعفین به مرحله فرضیه و قانون و نظریه و تئوری نرسد، امری ذهن‌گرایانه و روشنفکری می‌باشد.

ز - تحلیل‌های مشخص و کنکریته گذشته نشر مستضعفین در مرحله تحلیل اوضاع جاری باید وارد مرحله تبیینی و کشف قوانین و استخراج تئوری و نظریه بشود.

ح - شاخص سه مؤلفه حاکمیت، مردم و جنبش در حاکمیت و تضادهای داخلی بین آن‌ها نمودار می‌گردد؛ لذا توسط تبیین تضادهای داخلی حکومت، ما می‌توانیم علاوه بر شناخت حاکمیت، وضعیت و موقعیت تاریخی، اجتماعی، سیاسی جنبش و توده‌های مردم را هم بدست آوریم.

ط - آرایش سه مؤلفه حاکمیت، مردم و جنبش در عرصه تحلیل اوضاع جاری برحسب شرایط تاریخی و اجتماعی متفاوت می‌باشد چراکه در شرایطی ممکن است مؤلفه جنبش عمده بشود. مانند جنبش تیر سال ۷۸ و جنبش خرداد سال ۸۸ و در شرایطی ممکن است حاکمیت عمده بشود مانند

۳. البته باز هم تاکید می‌کنیم که این امر نباید حمل بر مطلق کردن حاکمیت جهت پاسخگویی به همه مشکلات و ضعف‌های تاریخی، فرهنگی، ساختاری و اجتماعی مردم ایران بکنیم بلکه مقصود در اینجا این است که مشکلات مردم و جنبش و این کشور هر چه که تشخیص بدهیم جهت انجام رسالت و مسئولیت و تغییر حداقل آزادی اجتماعی امری قطعی می‌باشد که این امر توسط رژیمی که با سر نیزه ماهواره‌های مردم را جمع می‌کند و با سر نیزه سایت‌های اینترنت را فیلترینگ می‌کند و با سر نیزه هر گونه اندیشه و کتاب و فکر و چشمه آگاهی‌بخش مردمی را کور می‌کند و تمامی آبخشورهای فرهنگی و معرفتی، سیاسی، اقتصادی و... در مشت‌های آهنین خود قرار داده است امکان پذیر نمی‌باشد، و بدون آن حداقل آزادی، نه در این جامعه می‌شود تغییر فرهنگی ایجاد کرد و نه می‌توان تغییر اجتماعی و سیاسی و... بوجود آورد.

ب - مرحله استقرار حکومت

در مرحله تثبیت قدرت که بیش از هشت سال به طول انجامید خامنه‌ای سعی کرد با تکیه بر هاشمی رفسنجانی و نهادینه کردن تمامی ارگان‌های حکومتی (اعم از اداری، نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حوزوی، روحانیت و حتی علمی و دانشگاهی و...) که در زمان حاکمیت خمینی به صورت موجی و دستوری و فتوایی اداره می‌شد) به انجام برساند، که در این مرحله او هم مانند خمینی موفق گردید. اما در مرحله دوم که از سال ۷۶ و انتخابات هفتم دولت در تیر ماه سال ۷۶ آغاز گردید و آنچنانکه مطرح کردیم دوران استقرار حکومت خامنه‌ای بود، ورق بر علیه خامنه‌ای برگشت چراکه خامنه‌ای چنین می‌پنداشت که توسط نهادهای قدرت نهادینه شده در دوران ۸ ساله حکومت خود می‌تواند دوران استقرار هم مانند دوران تثبیت پشت سر بگذارد. به همین ترتیب هر چند در زمان رای گیری اعلام کرد که «هیچ کس برای من هاشمی رفسنجانی نمی‌شود» ولی با شکست اکبر ناطق نوری که کاندید نهادینه شده قدرت او بود و پیروزی محمد خاتمی که کاندید جناح خرده بورژوازی شهری و بورژوازی نو رسیده دوران هاشمی رفسنجانی و سرخورده از حاکمیت خامنه‌ای بود، آب در خانه موران حاکمیت قدرت مطلقه فقهاتی افتاد که این امر باعث گردید تا نه تنها دوران استقرار قدرت حکومت خامنه‌ای با سونامی همراه گردد، بلکه مهتر از آن باعث گردید تا همان ثبات دوران تثبیت قدرتش هم بر هم بخورد، که نخستین سونامی که پایگاه تثبیت قدرت خامنه‌ای در مرحله استقرار را به چالش گرفت، جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه سال ۷۸ بود که می‌رفت تا با پیوند با جنبش اجتماعی مردم ایران که برای اولین بار در تاریخ جنبش دانشجویی ایران اتفاق افتاده بود بازی دومینوی ریزش مهره‌های حاکمیت مطلقه فقهاتی را از سر بگیرد. ولی با حمایت محمد خاتمی از سرکوب خونین خامنه‌ای، جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه شکست خورد. آنچنانکه شکست این جنبش یک هفته بعد از آن در تیرماه سال ۷۸ در سخنرانی که محمد خاتمی در دانشگاه همدان کرد با بیان اینکه «من و رهبر انقلاب افتخار می‌کنیم که توانستیم بدون ریختن یک قطره خون این غائله را نابود کنیم» اعلام گردید. ولی با شکست جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ماه ۷۸ و سرکوب آهنین و خونین آن توسط خامنه‌ای و محمد خاتمی سونامی آغاز شده به صورت بحرانی فراگیر حاکمیت مطلقه فقهاتی را به چالش گرفت که حاصل این بحران سرکوب اعتلای جنبش و مردم توسط خامنه‌ای همراه با نفی تمامی آزادی‌های حاصل شده دوران گذار در قاعده اجتماع بود که آتش این تضادهای داخلی حاکمیت به صورت مشخص از انتخابات مجلس ششم آشکار شد که این احتراق تضادهای داخلی رژیم تا آنجا پیش رفت که مجلس ششم به عنوان شاخص و نمودار تضادهای داخلی حاکمیت در آمد، به طوری که می‌رفت تا کشتی حاکمیت استقراری خامنه‌ای را به گل بنشانند که با دخالت و حمایت کروی و محمد خاتمی از خامنه‌ای این تضادهای داخلی نتوانست عامل ریزش قدرت از بالایی‌ها به سمت قاعده مخروط جامعه بشود. به هر حال با دخالت مستقیم خامنه‌ای و کودتای انتخاباتی خامنه‌ای توسط شورای نگهبان خامنه‌ای تصمیم به حذف جناح به اصطلاح رادیکال و اصلاح طلب داخلی گرفت و کوشید با یکپارچه کردن قدرت زمینه استقرار حکومت خود را به انجام برساند که این امر اگر چه با انتخابات مجلس هفتم شروع شد، اما با انتخابات دولت نهم به پایان رسید و سیاست یکپارچگی جریان حاکمیت توسط خامنه‌ای تحقق پیدا کرد و جناح به اصطلاح اصلاح طلب خانه نشین گشتند و تسویه به نقطه نهایی رسید. ولی این بار هم خامنه‌ای باز مانند گذشته سورنا را از دهان گشادش نواخت چراکه یکپارچگی حاکمیت توسط جریان راستگرا و کنسرواتیسم تنها فونکسیون که در حاکمیت به بار آورد این بود که تمامی جریان‌های حاکمیت غیر از کنسرواتیست‌های راستگرای قدرت در مخالفت با این تک پایه‌ای شدن و یکپارچگی قدرت در بیرون نظام را برای اولین بار بر علیه خامنه‌ای به وحدت رسانید، بطوریکه این وحدت نیروها باعث گردید تا سونامی تضادهای داخلی حاکمیت در انتخابات دولت دهم با پیوند با جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی و جنبش زنان ایران به راه بیافتد، آنچنانکه هیچ راهی برای خامنه‌ای جز تکرار کودتای انتخاباتی مجلس هفتم باقی نماند. به همین ترتیب خامنه‌ای این بار هم برای انجام دوران استقرار حکومت‌اش با حمایت بی قید و شرط از احمدی نژاد با تمام توان دست به کودتای انتخاباتی زد تا رقیبان مدعی مشارکت

۵۸ خلق کرد و عرب و بلوچ و گنبد را سرکوب می‌کرد و با یک فرمان شریعتمداری را کودتاچی و سلطنت طلب می‌خواند و به زندان می‌انداخت و او را یا به مصاحبه و اعتراف گیری و توبه رادیو تلویزیونی می‌کشاند و قیام آذربایجان و تبریز را سرکوب کرد. با یک فتوا مجاهدین را منافق و مهدورالدم اعلام می‌کرد و دست به قتل و عام آن‌ها می‌زد و حتی بر زنان باردار آن‌ها هم رحم نمی‌کرد. با یک فتوی کل زندانیان سیاسی ایران را در تابستان سال ۶۷ مهدورالدم اعلام کرد و دست به مهیب‌ترین نسل کشی تاریخ بشر زد. با یک فتوا در سال ۶۰ مجوز شکنجه زندانیان سیاسی را صادر کرد و مهیب‌ترین شکنجه‌های قرون وسطانی تاریخ بشر را در شهرهای ایران برپا کرد. با یک فتوا منتظری که بنیانگذار و تئوریسین دکترین ولایت فقیه او بود و او بارها اعلام کرده بود که بیش از هفتاد بار در منتظری خلاصه می‌شود ساده لوح و بیگانه و غیر خودی اعلام کرد و آنچنان او را مردود و بیگانه کرد که تا آخر عمرش، منتظری دور از قدرت در حصار فیزیکی، سیاسی، اجتماعی همین حاکمیتی که خود ساخته بود زندانی شد و بالاخره در همان حصارهای متعدد فوق جان داد. با یک فتوا در خرداد ماه سال ۶۰ جبهه ملی را مرتد اعلام کرد و مصدق را کافر خواند و بنی صدر را منافق. با یک فتوا تمام آزادی‌های به ارث رسیده از انقلاب ضد استبدادی ۵۷ را قلع و قمع کرد. با یک فتوا، توسط عبدالکریم سروش و تیر و ترکه‌اش دانشگاه‌های ایران را در بهار سال ۵۹ بدل به گورستان اندیشه و زندان احساس‌ها و دادگاه انگیزاسیون قرون وسطانی کرد. با یک فتوا سه هزار جلد کتاب مبنای اقتصاد اسلامی مرتضی مطهری بزرگ پاسدار اندیشه مطلقه فقهاتی حاکم و فلسفه دکماتیسیم ارسطویی را در کوره‌های کتاب سوزان اوین خود نابود کرد. با یک فتوا حکم ارتداد نهضت آزادی را صادر کرد و با این فتوا مهندس مهدی بازرگان و یحیی سحابی و عزت سحابی و ابراهیم یزدی و... که همگی از معماران اولیه نظام مطلقه فقهاتی بودند خانه نشین و ورشکسته سیاسی کرد. با یک فتوا حکم اعدام زنی را که در مصاحبه تلویزیونی در سال ۵۸ گفته بود من اوشین زن ژاپنی را بیشتر از حضرت فاطمه می‌شناسم غیابا صادر کرد. با یک فتوا فهد پادشاه عربستان را از اسرائیل و عراق و صدام بدتر اعلام کرد. با یک فتوا برنامه جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان صادر کرد و تمامی جهان را به جنگ با خود فراخواند؛ و با یک فتوا...

بنابراین در فرآیند تاریخی اول حکومت ۳۳ ساله مطلقه فقهاتی ایران که مدت بیش از ده سال به درازا کشید قدرت کاریزمات خمینی شمشیر دموکلسی بر سر اربابان قدرت حاکمه مطلقه فقهاتی ایران بود که توسط آن خمینی می‌کوشید تضادهای داخلی حاکمیت را گاه با سرکوب عریان و گاه با نسل کشی جنبش و گاه با سرکوب قهرآمیز اقلیت‌های قومی و سرکوب و تعطیلی دانشگاه‌ها و نسل کشی زندانیان سیاسی و برپایی مهیب‌ترین شکنجه‌های تاریخ بشریت و تصفیه حساب خونین نیروهای خودی حتی در حد مرجعیت و... تضادهای داخلی حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی را کنترل نماید و از سقوط رژیم مطلقه فقهاتی توسط رشد تضادهای حاکمیت جلوگیری نماید و در این امر تقریباً موفق گردید، چراکه هر کدام از این تضادها به تنهایی کافی بود تا یک رژیم توتالیتر را به زانو در آورد. اما از سال ۶۸ با مرگ خمینی و حاکمیت نارس و سزارین شده خامنه‌ای شرایط جدیدی بر جامعه ایران و حاکمیت اربابان قدرت و معرفت و ثروت و تضادهای داخلی حاکمیت حاکم گردید و دلیل آنهم بازگشت پیدا می‌کرد به خودویژگی‌های شخصی خود خامنه‌ای. چراکه خامنه‌ای برعکس خمینی نه از اتوریته حوزوی برخوردار بود و نه از اتوریته فقهی و نه از اتوریته مرجعیت برخوردار بود و نه به لحاظ تاریخی اتوریته سیاسی داشت و نه به لحاظ اجتماعی شخصیت کاریزماتی بود؛ لذا به همین دلیل بود که با مرگ خمینی^۵ به علت فقدان همان اتوریته‌های فوق جنگ گرگ‌های قدرت وارد فرآیند نوینی گردید که در یک نگاه کلی می‌توانیم دوران حاکمیت خامنه‌ای را (از سال ۶۸ تا سال ۹۰) را به دو فرآیند تقسیم بکنیم:

الف - مرحله تثبیت قدرت

۵. گرچه خمینی با تغییر قانون اساسی در واپسین روزهای حیاتش و برداشتن اصل مرجعیت از قانون اساسی و خانه نشین کردن منتظری تمامی جاده‌های حاکمیت را برای او صاف کرده بود.

۱ - جنبش اجتماعی خرداد ماه ۸۸ تحت رهبری نیروهای ریزش کرده در طول سی سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی از حزب مشارکت گرفته تا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب کارگزاران و خود میرحسین موسوی شکل گرفت، در صورتی که جنبش دموکراتیک ۱۸ تیر ماه ۷۸ تحت رهبری جنبش دانشجویی بود که نه تنها هیچ ریشه‌ای در حاکمیت نداشتند بلکه بالعکس از زمان رویارویی دفتر تحکیم وحدت با حکومت خامنه‌ای کلا این رهبری دانشجویی به صورت نیروی اپوزسیون سیاسی و اجتماعی و بیرون از رژیم در آمده بود.

۲ - جنبش اجتماعی خرداد ماه ۸۸ از آنجائیکه آبخور تکوینی آن انتخابات دهم دولت بود دارای یک بستر تقسیم، بازتقسیم قدرت میان جناح‌های حاکمیت بود (هر چند که از بعد از کودتای نظامی خامنه‌ای از ۲۹ خرداد ماهیت خودش را تغییر داد) و از ماهیت سهم خواهی قدرت جناح‌های تصفیه شده حاکمیت بدل به ماهیت دموکراتیک شد، اما جنبش دموکراتیک ۱۸ تیر ماه ۷۸ دانشجویی از آغاز نه تنها دارای آبخور قدرت خواهی نبود و نه تنها در بستر پروسه انتخابات حاکمیت شکل نگرفت، بلکه بالعکس از همان اوان تکوین دارای آبخور دموکراتیک و غیر قدرت خواهانه بود و تمامی خواسته‌هایشان از همان آغاز مبنای دموکراتیک داشت و هیچکدام از جناح‌های درون یا برون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آن نه تنها دخالت نداشتند بلکه بالعکس، تمامی جناح‌های درون و برون رژیم مطلقه فقهاتی از همان آغاز تکوین با آن مخالف بودند که بارزترین مصداق آن خود جناح محمد خاتمی بود که با اینکه به ظاهر مدعی رفرف و اصلاحات بود و در آغاز تکوین این جنبش دموکراتیک سعی می‌کرد با نفوذ مهره هائی مانند موسوی لاری وزیر کشور، رهبری این جنبش را بدست بیاورد ولی آن زمانی که خاتمی دید که این جنبش به سرعت نفی رهبری خامنه‌ای و مطلق حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی را هدف شعارهای خود قرار داده است و به سرعت با جنبش اجتماعی برای اولین بار خارج از هژمونی حاکمیت و روحانیت پیوند پیدا کرده است و درب وزارت کشور موسوی لاری را کردند و عمامه او را با ضرب و جرح از سرش انداختند، خود دولت به اصطلاح اصلاحات خاتمی با خر و خرچینش به حمایت از خامنه‌ای بلند شدند و در سرکوب جنبش دموکراتیک دانشجویی ۱۸ تیرماه وارد عمل شدند. هر چند خاتمی بعدا با جدا شدن جنبش دانشجویی از جریان کاذب رفرف طلبی او می‌کوشید با طرح شعار «در دادگاه‌های تعیین عوامل حمله به خوابگاه امیرآباد ۱۸ تیر ماه به جای متهم مظلوم به محاکمه کشیده شد» دامن خود را از رسوایی مشارکتش در سرکوب جنبش ۱۸ تیر پاک کند، ولی برای همیشه فریاد محمد خاتمی در دانشگاه همدان در تیرماه ۷۸ که می‌گفت «من و رهبر انقلاب افتخار می‌کنیم که توانستیم این غانله را بدون ریختن یک قطره خون سرکوب کنیم» در گوش دانشجویان باقی ماند. بطوریکه همین دانشجویان در پاسخ این همکاری محمد خاتمی با خامنه‌ای آنچنان انتقामी از محمد خاتمی گرفتند که همین محمد خاتمی به اصطلاح رفرف خواه و اصلاح طلب در سخنرانی ۱۶ آذر ماه سال ۸۳ در دانشگاه تهران در پاسخ به همین دانشجویان گفت «کاری نکنید که دستور بدهم تا نیروهای انتظامی با شما برخورد بکنند» و در نهایت آنچنان چهره واقعی او را افشا کردند که خاتمی در خط کشی با رژیم مطلقه فقهاتی اعلام کرد که «در طول ۸ سال ریاست جمهوری من بیش از یک تدارکات چی این رژیم هیچ قدرت دیگری نداشتم». به همین دلیل خامنه‌ای از بعد از کودتای نظامی ۲۹ خرداد ۸۸ که نعل وارونه‌ای برای مقابله با کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ او بود یک مرتبه با یک سونامی و حریق جدیدی روبرو گردید که اصلا تصور آن را نمی‌کرد و آن سونامی و حریق صف بندی آهین بین جناح‌های حاکمیت و آنتاگونیست شدن تضادهای حاکمیت بود که در یک طرف خامنه‌ای با جناح کنسرواتیسم راست قدرت قرار داشت و در سمت دیگر تمامی جناح‌های مشارکت قدرت و حاکمیت در طول ۳۰ ساله گذشته رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری جنبش سبز و حمایت جنبش اجتماعی قرار داشتند، و در همین رابطه بود که خامنه‌ای از آنجائیکه

۷. که در این سمت از جناح روحانیت به رهبری هاشمی رفسنجانی، مهدی کربوبی، حسن خمینی، موسوی خوینی، طاهری اصفهانی، دستغیب شیرازی، یوسف صانعی، موسوی اردبیلی، بیات، مجید انصاری و... گرفته تا جناح حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران و دار و دسته

قدرت را مانند مجلس ششم به زانو در آورد ولی این تو بمیری خامنه‌ای در کودتای انتخابات دولت دهم مانند تو بمیری خامنه‌ای در مجلس هفتم موفق از آب در نیامد و به صورت تف سر بالانی در آمد که به پیشانی خودش فرود آمد و علت آنهم این بود که فونکسیون کودتای انتخاباتی مجلس هفتم در آینه کودتای انتخاباتی دولت دهم تجلی کرد. به همین ترتیب به سرعت در دوران کوتاه کاندیداتوری انتخابات دولت دهم با ریزش تضادهای درونی حاکمیت به متن توده‌ها زمینه پیوند جنبش دانشجویی و جنبش اجتماعی با جنبش سبز به رهبری موسوی و بعدا کربوبی فراهم گردید و همین موضوع بود که عامل فاصله گیری هاشمی رفسنجانی از خامنه‌ای شد و همین امور بود که جنبش سبز به سرعت در شکل فراگیر در برابر کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ خامنه‌ای قد علم کرد و کشتی حاکمیت خامنه‌ای را به گل نشاند. بطوریکه تنها در یک راه پیمایی ۲۷ خرداد طبق آمار قالیباف شهردار تهران که از سردمداران جناح راست می‌باشد بیش از چهار میلیون در خیابان آزادی تهران به عنوان بزرگترین راه پیمایی تاریخ ایران در برابر خامنه‌ای بدون هیچگونه دعوت و تبلیغی صف آرایی کردند و همین صف آرایی تاریخی بود که خامنه‌ای را برای دومین بار آچمز کرد لذا کوشید با همان حربه‌ای که بر علیه جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸ وارد کارزار شده بود در نماز جمعه ۲۹ خرداد با اعلام آنتاگونیست، این جنبش را با کودتای نظامی و پلیسی در ادامه کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ سرکوب کند و لذا در همین رابطه در سی خرداد دستور قلع و قمع مخالفین در تمامی عرصه اجتماعی و دانشجویی صادر کرد و در راستای این دستور خامنه‌ای بود که از ۳۰ خرداد همراه با به خاک و خون کشیده شدن مردم در خیابان‌های تهران و شهرهای بزرگ، مغول وار به خوابگاه‌های دانشجویی حمله کردند و شکنجه گاه‌های قرون وسطایی دوباره برپا شدند و اعتراف گیری و جریان تواب پروری دوباره، مانند دهه ۶۰ در زندان‌های قرون وسطانی رژیم مطلقه فقهاتی به راه افتاد و خامنه‌ای توسط ارباب شکنجه و رعب و وحشت و کشت و کشتار و اعتراف گیری و بگیر و ببند توانست کودتای نظامی خود را جانشین کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ بکند. ولی برعکس آنچه که خامنه‌ای فکر می‌کرد علت موفقیت کودتای نظامی تیرماه ۸۸ خامنه‌ای توان سرکوب قهرآمیز او نبود، بلکه عدم حضور جنبش کارگری در صحنه بود. بطوریکه زمانیکه در راه پیمایی ۲۷ خرداد میرحسین موسوی با بلندگوی دستی به خامنه‌ای هشدار داد که «در صورت عدم ابطال انتخابات ۲۲ خرداد دستور اعتصاب کارگری صادر می‌کند» خامنه‌ای این تهدید موسوی را مانند ۱۸ شهریور ماه سال ۵۷ آنچنان جدی گرفت، که فوراً در همان شب تقاضای ملاقات با موسوی کرد ولی بعدا از آنجائیکه در روزهای بعد از آن هیچگونه واکنشی از طرف جنبش کارگری نسبت به این دعوت موسوی ندید در ۲۹ خرداد جهت سرکوب به میدان آمد و با هدیه کردن دست معلول خود به امام زمان شرایط ذهنی سرکوب قهرآمیز سی خرداد ماه ۸۸ را فراهم کرد.

بنابراین علت شکست جنبش سبز در تیرماه سال ۸۸ نه مشت‌های آهنین و خونین خامنه‌ای بود بلکه بالعکس در یک کلام «غیبت جنبش کارگری ایران بود» بطوریکه اگر جنبش کارگری مانند روز ۱۸ شهریور ماه ۵۷ وارد صحنه می‌شدند صفحات تاریخ امروز ایران سر نیت‌های دیگری می‌داشت. با سرکوب خونین جنبش اجتماعی خرداد ماه ۸۸ به رهبری جنبش سبز در سال ۸۸، خامنه‌ای که فکر می‌کرد همه چیز مانند سرکوب خونین جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸ پایان یافته است و دوران استقرار حکومت‌اش فرا رسیده است هرگز به این نمی‌اندیشید که جنبش اجتماعی خرداد ماه ۸۸ به رهبری جنبش سبز از بیخ و بن با جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸ متفاوت است.

محورهای تمایز جنبش اجتماعی خرداد ماه ۸۸ به رهبری جنبش سبز با جنبش دموکراتیک ۱۸ تیرماه ۷۸ به رهبری جنبش دانشجویی عبارتند از:

۶. فردای روز ۱۷ شهریور که با کشتار مردم میدان ژاله توسط ارتش شاه، جنبش کارگری به رهبری جنبش کارگران نفت ایران در ۱۸ شهریور با بستن شیرهای نفت وارد کارزار شدن و همین ورود جنبش کارگری به عرصه مبارزات ضد استبدادی توده‌ها بود که باعث گردید تا پارسونز سفیر انگلیس به همراه سفیر آمریکا همان روز ۱۸ شهریور ۵۷ به دربار شاه بروند و پایان دوران حکومت شاه را به علت ورود جنبش کارگری اعلام کنند.

حجاب تحمیلی خامنه‌ای می‌باشند در این رابطه قابل تحلیل است.

۵ - گرایش پوپولیستی توسط اقتصاد دستوری نقدی و همگانی کردن سوبسیدی، جهت جذب بخش محروم قاعده جامعه که طرح هدفمندی یارانه توسط این جناح همراه با مسافرت دوره‌ای احمدی نژاد به استان‌ها بر پایه تصمیم روزمره و خارج از برنامه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۶ - تکیه تبلیغی و افراطی بر اصل مهدویت جهت مشروعیت بخشیدن صوری به حرکت‌های افراطی و تفریطی خود جهت جذب اقبال سنتی مذهبی و روحانیت سنتی، ساخت سناریوی ظهور نزدیک است و پخش میلیونی آن توسط این جناح در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ب - دومین دسته بندی بین جناح تک پایه راست کنسرواتیسم حاکم، جدائی جناح‌های نظامی سپاه و جناح بازار و جناح روحانیت سنتی و جناح بوروکرات‌های جریان راست کنسرواتیسم حاکم می‌باشد. که در خصوص جناح سپاه^{۱۰} که از زمان دولت هاشمی تکوین پیدا کرده‌اند. این بورژوازی بزرگ سپاه که امروز به صورت قدرت بلامنازع سیاسی، نظامی، اقتصادی در سطح منطقه خاورمیانه می‌باشد به صورت یک قطب اقتصادی و نظامی و... در آمده است که می‌کوشد بر تمامی معادلات سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی منطقه تاثیر گذار بشود. در داخل کشور تمامی اهرم‌های زر و زور و تزویر را در کف خود در آورده است و می‌کوشد در انتخابات یازدهم دولت با انتخاب قالیباف (آنچنانکه توسط علی لاریجانی قوه مقننه را در دست گرفته‌اند) قوه مجریه را در سیطره خود در آورند.

ج - سومین جناح جریان راست تک پایه کنسرواتیسم حاکم جناح سنت گرای روحانیت زیر نظر جامعه مدرسین حوزه علمیه و روحانیت مبارز و شورای نگهبان و شورای خبرگان رهبری می‌باشد، که توسط تزریق حکومت مطلقه فقهانی می‌کوشد هژمونی روحانیت این جناح بر کل نظام اداری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران^{۱۱} را تحمیل نمایند.

د - چهارمین جناح جریان راست تک پایه کنسرواتیسم حاکم جناح بازاری به رهبری حزب مؤتلفه اسلامی می‌باشد که با حمایت بازار و تکیه بر اقتصاد آزاد بازاری و نفی دولت متمرکز سعی می‌کند هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی و اداری برای خود سهم شیر را کسب نماید.

ه - پنجمین جناح جریان تک پایه حاکمیت کنسرواتیسم جناح تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها هستند که می‌کوشند تحت لوای انجمن‌هایی مثل انجمن مهندسان یا پزشکان و یا... و اکثریت مجلس و حزب آبادگران و... به صورت یک قطب آلترناتیو قد علم بکنند. حرکت آلترناتیوی مهره‌هایی مثل توکلی و باهنر و علی مطهری و... در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

به هر حال هر چه به انتخاب مجلس نهم بیشتر نزدیک می‌شویم آتش جنگ بین جناح‌های جریان راست تک پایه حاکمیت بیشتر افروخته می‌شود و همین جنگ گرگ‌ها است که به شدت خامنه‌ای را دچار وحشت در استقرار قدرت خود کرده است و لذا در این رابطه است که با تمامی حربه‌ها تلاش می‌کند که تحت نهادهای مختلفی زیر نظر مهدوی کنی و شاهرودی و... این اختلاف‌ها را برای انتخابات مجلس نهم کاهش دهد و به خصوص از آنجائیکه خیمه جنبش بهار عربی تا پشت مرزهای ایران سایه انداخته است لذا همه وحشت خامنه‌ای در این است که نکند انتخابات مجلس نهم مانند انتخابات دولت دهم بستری جهت ورود جنبش دموکراتیک بهار عربی همراه با سقوط دولت اسد در سوریه به ایران بشود و این مساله زمانی خواب را از چشم خامنه‌ای گرفته است که جهان

۱۰. که امروزه بزرگترین بورژوازی نظامی، مالی، پولی، تجاری کشور می‌باشد و بیش از ۶۰٪ تولید ناخالص ملی به صورت دولتی و قاچاق و تولید خدمات و اداری در دست این بورژوازی تازه بدوران رسیده می‌باشد.

۱۱. از نمازهای جمعه و جماعت گرفته تا دولتی کردن کل حوزه‌های سنتی روحانیت و دولتی کردن مرجعیت و قوه قضائیه و مراکز کلان اقتصادی، سیاسی، اداری.

تمامی پل‌های پشت سر خود را خراب کرده بود وقتی که با این سونامی وحشتناک تضادهای آنتاگونیست شده حاکمیت روبرو گردید گرچه دریافت که این تو بمیری مانند تو بمیری ۱۸ تیر ماه ۷۸ نمی‌باشد دیگر راهی برای بازگشت خود نگذاشته بود، لذا در همین رابطه بود که از یک طرف کوشید با برپایی مهیبترین شکنجه‌های قرون وسطایی تاریخ بشر مثل شکنجه گاه صالح آباد و... که حتی آنچنانکه کروی می‌گفت از تجاوز تا کشتار با شکنجه در آن به صورت امری روتین در آمده بود و کشت و کشتار خیابانی و اعتراف گیری رادیو و تلویزیونی از رهبران جنبش از سعید حجاری تا ابطحی و... بین جنبش اجتماعی و جنبش سبز و همچنین بین جناح‌های جنبش سبز و رهبری جنبش تفرقه بیاندازد و از طرف دیگر کوشید با حمایت بی قید و شرط از دولت کودتا یا دولت احمدی نژاد شرایط تثبیت و استقرار حاکمیت خود را فراهم کند. اما این بار هم سورنالی که خامنه‌ای توسط آن شروع به نواختن کرد از دهان گشادش بود چرا که این استراتژی او هم باز به صورت تف سر بالا به طرف او بازگشت و باعث شد تا تضاد درون حاکمیت وارد آخرین فرآیند خودش بشود^{۱۲}. به این ترتیب بود که جنگ قدرت بین جناح راست تک پایه کنسرواتیسم راست حاکم از نیمه دوم سال ۸۹ آغاز شد که عامل احتراق این تضادها نزدیک شدن به انتخابات مجلس نهم در اسفند ماه ۹۰ بود چراکه هر فرقه‌ایی از جناح راست تک پایه حاکمیت به خوبی می‌دانست که در صورت تفوق و برتری در انتخابات مجلس نهم امکان سهم خواهی بیشتر از قدرت برای او فراهم می‌شود:

الف - نخستین دسته بندی بین جناح دولت کودتا به رهبری محمود احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشایی با خود خامنه‌ای و کل جناح راست بود که می‌کوشند با جذب بیشتر مهره‌های مجلس نهم در اسفند ماه ۹۰ و آلترناتیو کردن اسفندیار رحیم مشایی به جای احمدی نژاد در انتخابات دولت یازدهم شرایط تثبیت قدرت خود را فراهم کنند که برای اینکار این جناح از یک استراتژی چند مؤلفه‌ای استفاده می‌کند که عبارتند از:

۱ - خط کشی بین خود و خامنه‌ای جهت جذب نیروهای بدنه رژیم و جامعه که به ناتوانی خامنه‌ای در اداره حکومت پی برده‌اند و هنوز جذب جریان جنبش سبز نشده‌اند، خانه نشین شدن سیزده روزه احمدی نژاد در این رابطه بود.

۲ - تثبیت قدرت خود در نهادهای سرنوشت ساز انتخابات مثل وزارت اطلاعات و وزارت کشور و... جهت فراهم کردن بستر کودتای انتخاباتی مانند خرداد ۸۸ به نفع خود، استعفای وزیر اطلاعات و دخالت و مخالفت خامنه‌ای و بازگشت دوباره او توسط خامنه‌ای در این رابطه قابل تحلیل می‌باشد.

۳ - تکیه بر فرهنگ ملی و تاریخی ایران به جای فرهنگ سنتی مذهبی^{۱۳} در این رابطه قابل تفسیر و تحلیل می‌باشد.

۴ - مخالفت صوری با قشری‌گری مذهبی رژیم فقهاتی حاکم جهت قرار دادن ماسک به اصطلاح رفرم نمائی بر چهره خود که انتشار نشریه خاتون و مخالفت با چادر در این نشریه از طرف روزنامه ایران که ارگان سیاسی و خبری این جناح می‌باشد در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد، همچنین مخالف با حضور پلیس ارشاد در خیابان‌ها که سرپنجه‌های آهنین

عبدالکریم سروش و... تا نهضت آزادی و تیر و ترکه‌اش و... قرار داشتند.

۸. که عبارت بود از انتقال تضاد به درون خود جناح کنسرواتیسم راست که خامنه‌ای همیشه به عنوان حیات خلوت قدرت خود روی آن حساب باز کرده بود.

۹. قابل توجه است که در این رابطه جناح احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشایی از آنجائیکه با توجه به نتیجه واقعی انتخابات دولت دهم در خرداد ماه ۸۸ دریافته بودند که دیگر با سلاح مذهب سنتی که حربه قدیمی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد در کشور ۷۵ میلیونی ایران بیش از ۷ تا ۹ میلیون نمی‌توان رای جمع آوری کرد و از آنجائیکه اکثریت جمعیت عظیم قشر خرده بورژوازی و متوسط شهری دارای گرایش‌های ملی و غیر مذهبی و ملی تحلیل کردند، لذا از سال ۸۹ کوشیدند در کنار شعار مذهب سنتی خمینی و خامنه‌ای شعار ایرانیت و ملیت را مطرح کنند، تلاش برای برگزاری جشن نوروز و طرح شعار ایرانیت از طرف جناح احمدی نژاد و طرح شعار ایران بعد از اسلام از طرف خامنه‌ای.

ب - جنبش کارگری ایران در ترازوی جنبش اجتماعی و دموکراتیک ایران: آنچنانکه در شماره‌های قبل نشر مستضعفین مطرح کردیم در یک تقسیم بندی جنبش ایران به سه مؤلفه:

جنبش دموکراتیک، جنبش اجتماعی، جنبش سوسیالیستی تقسیم می‌شوند که خود این جنبش‌های به شاخه‌های خوشه‌ای فرعی‌تری تقسیم می‌گردند. جنبش دموکراتیک به جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش کارمندان، جنبش دانش آموزی تقسیم می‌شود البته هر کدام از این جنبش‌ها به لحاظ پتانسیل حرکتی و ترقی خواهی در یک وضعیت ثابت قرار ندارند چراکه هر کدام از این جنبش‌ها بر حسب نوع مرحله انقلاب و خواسته انقلابی که در این رابطه دارند متفاوت می‌باشند. برای نمونه پیروان جنبش دموکراتیک از آنجائیکه دارای خواست‌های دموکراتیک دارند، موضوع انقلاب دموکراتیک می‌باشند و دارای خواسته‌های آزادی طلبانه در عرصه‌های آزادی بیان، آزادی احزاب، آزادی قلم، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و... می‌باشند. اما پیروان جنبش سوسیالیستی از آنجائیکه دارای خواسته‌های سوسیالیستی دارند، موضوع انقلاب سوسیالیستی می‌باشند و دارای خواسته‌های برابری طلبانه در عرصه‌های دموکراسی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی می‌باشند؛ لذا از آنجائیکه وضعیت سیاسی این جنبش‌ها علی رغم مراتب خواسته‌های آن‌ها مطابقت ندارد این امر باعث گردیده تا مثلا در شرایط فعلی جنبش دموکراتیک ما چه در بخش دانشجویان و چه در بخش زنان و کارمندان و معلمان از پتانسیل بالفعل بیشتری نسبت به جنبش سوسیالیستی برخوردار باشند و در زمانیکه جنبش سوسیالیستی ما که شامل کارگران و زحمتکشان شهر و روستا می‌شوند هنوز در مرحله صنفی به سر می‌برند و خواسته‌های آن‌ها از مرحله صنفی تجاوز نکرده است و از حداقل تشکیلات حتی صنفی و سندیکایی محروم باشند، جنبش دانشجویی ما آنچنانکه در تیرماه ۷۸ مشاهده کردیم حتی مرحله سیاسی هم پشت سر گذاشته و شتابان به سوی آلترناتیوی پیش می‌روند البته همین اختلاف فاز یکی از آسیب‌های جدی جنبش ایران می‌باشد چراکه تا زمانی که هیرارشی جنبش‌ها با برتری جنبش کارگری همراه نباشد این جنبش‌ها گرفتار آسیب‌های ساختاری هستند و هیچگونه حرکت جدی در جامعه نمی‌توان ایجاد کرد برای نمونه اگر در جنبش خرداد ۸۸ آنچنانکه میرحسین موسوی خامنه‌ای را تهدید می‌کرد «که در صورت عدم ابطال انتخابات از طرف خامنه‌ای فراخوانی اعتصاب کارگری می‌دهد» موسوی توانایی آن را داشت که بتواند در کنار جنبش اجتماعی و جنبش زنان و جنبش دانشجویی جنبش کارگری را به میدان بیاورد و قطعا کودتای نظامی و کودتای انتخاباتی خامنه‌ای شکست می‌خورد و علت اینکه جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ به رهبری جنبش سبز در سال ۸۸ و ۸۹ شکست خورد فقط و فقط در خلاء جنبش کارگری خلاصه می‌شود و تنها علتی که باعث پیروزی جنبش ضد استبدادی بهمن ۵۷ شد حضور جنبش کارگری از ۱۸ شهریور ۵۷ در میدان بود.

لذا تا زمانی که بحران جنبش ایران که معلول اختلاف فاز حرکتی و خلاء جنبش کارگری می‌باشد حل نشود و جنبش کارگری ایران به تمام قد وارد کارزار نگردد هرگز نمی‌توان امید استراتژیک به جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی و جنبش زنان داشته باشیم.

در این رابطه بزرگترین سوالی که در اینجا مطرح می‌شود عبارت است از اینکه چگونه می‌توانیم جنبش کارگری ایران را به حرکت درآوریم، و این اختلاف فاز حرکتی و خلاء سازماندهی او را جبران کنیم؟ برای پاسخ به این سوال فرجه باید نخست به این حقیقت علمی توجه کنیم که به چه دلیل جنبش کارگری ایران در سال ۵۷ و ۲۹ به صورت سراسری با جنبش اجتماعی ما پیوند برقرار کرد و عامل پیروزی جنبش اجتماعی در این دو مقطع گردید؟ به عبارت دیگر هر چند جنبش کارگری ایران به صورت پراکنده و موضعی پیوسته در حال مبارزه صنفی و حتی سیاسی بوده است ولی در دو مقطع تاریخی جنبش کارگری ایران به صورت فراگیر و به صورت طبقه وارد مبارزه جنبش اجتماعی ایران شده و افسار مبارزه را در دست خود نگه داشته است. برای درک آسیب‌شناسی جنبش کارگری به صورت علمی باید نخست به این سوال فرجه پاسخ دهیم که در دو مقطع نیمه دوم سال ۵۷ و نیمه دوم سال ۲۹ چه عواملی باعث شد تا طبقه کارگر ایران به صورت فراگیر وارد جنبش و مبارزه سیاسی بشود؟ در پاسخ به این سوال تاریخی باید بگوئیم که نخستین عاملی که باعث گردید که در این

سرمایه‌داری به رهبری امپریالیسم آمریکا می‌کوشد با تکیه بر استراتژی بالکانیزه کردن ایران با تجزیه ایران زمینه سقوط حاکمیت ایران را فراهم کنند. به هر حال اکنون با نزدیک شدن به اسفند ماه ۹۰ و انتخابات مجلس نهم تضادهای درونی حاکمیت ایران به شدت رشد کرده است و به موازات رشد این تضادها، رژیم را در بن بست و بحران سیاسی قرار داده است که حداقل محصول آن خودآگاهی توده‌ها می‌باشد و در همین رابطه آنچنانکه جنبش دموکراتیک عربی یک جنبش سیگنالی بر پایه فیس بوک و اینترنت و... بود خامنه‌ای می‌کوشد در این مرحله جهت مقابله با آگاهی توده‌ها که بستر ساز همه چیز می‌باشد به جنگ عوامل آگاهی ساز توده‌ها از جمله ماهواره و اینترنت و تلفن همراه و... برود و لذا عجیب نیست که می‌بینیم در این زمان به دستور خامنه‌ای برای حذف ماهواره‌ها بدون اجازه نیروهای انتظامی از در و دیوار مردم وارد حریم خصوصی آن‌ها می‌شوند و یا اینکه به انواع مختلف جهت فیلتر کردن سایت‌های آگاهی‌بخش تلاش می‌کنند.

۵ - جنبش‌های دموکراتیک، سیاسی، اجتماعی و سوسیالیستی ایران در ترازوی تحلیل اوضاع جاری

الف - حزب سازمانده و حزب سازمانگر: تحلیل مشخص پیوسته و مداوم از جنبش ایران برای پیشگام ایران دارای دو مزیت می‌باشد، زیرا از آنجائیکه پیشگام مستضعفین ایران معتقد به استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی می‌باشد از آنجائیکه از نگاه پیشگام، حزب مستضعفین یک حزب سازمان‌گر می‌باشد نه یک حزب سازمانده. تفاوت حزب سازمان‌گر با حزب سازمانده آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم در حزب سازمانده از آنجائیکه استراتژی حزب در جهت تسخیر قدرت حاکم می‌باشد با اینکه عنوان حزب را یکدک می‌کشد ولی به خاطر کسب قدرت حاکم، حزب می‌کوشد که در نهایت از حزب آنچنانکه لنین می‌گفت «یک بازوی آهنین قدرت بسازد تا توسط آن بتواند ماشین دولت بورژوازی را به زانو در آورد»، لذا در این رابطه است که تنها با یک سازماندهی آهنین و یک طرفه است که حزب می‌تواند فونکسیون ارتش خلقی داشته باشد، در این رابطه نقش حزب می‌شود سازماندهی به سربازان انقلاب، و طبیعی است که در این صورت رابطه حزبی با حزب رابطه انطباقی است یعنی این حزبی است که باید خود را بر حزب منطبق کند نه بالعکس. علیهذا این چنین حزبی از نظر ما حزب سازمانده در راستای کسب قدرت می‌باشد. اما حزب سازمان‌گر صورتی غیر از این دارد چرا که استراتژی حزب سازمانگر، خودآگاهی بخشیدن به جامعه بر پایه انتقال دیالکتیک طبقاتی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی از جامعه به درون خودآگاهی آن‌ها می‌باشد، طبیعی است که در این رابطه حزب در صدد ارتش خلقی ساختن جهت کسب قدرت نیست بلکه بالعکس، حزب عبارت است از بستری جهت هدایتگری نه رهبری. پر واضح است که در چنین صورتی حزب سازمان‌گر برعکس حزب سازمانده گذشته که یک حزب انطباقی با حزبی بود یک حزب تطبیقی با حزبی خواهد بود یعنی دیگر مانند گذشته نیازمند به آن نیست تا حزبی طابق النعل بالنعل جهت حزبی شدن خود را بر حزب منطبق بکند بلکه بالعکس این حزب سازمان‌گر است که باید به سراغ حزبی که همان جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و سوسیالیستی و اجتماعی می‌باشد برود و با هدایتگری به سازماندهی و ارائه برنامه به آن‌ها بپردازد. اینجا است که حزب سازمان‌گر نیازمند استراتژیک جنبش‌های سه گانه می‌باشد چراکه مناسبترین بستر جهت سازمان‌گری خود جنبش است و دلیل آن هم آن است که در حزب سازمان‌گر حزب مانند حزب سازمانده ایجاد حرکت نمی‌کند بلکه هدایتگری حرکت می‌کند یعنی باید حرکتی خودجوش وجود داشته باشد تا حزب سازمان‌گر بتواند به سازمانگری آن حرکت بپردازد که بی شک تنها آیشخوری که دارای حرکت می‌باشد فقط و فقط جنبش است در این رابطه است که تحلیل مشخص داشتن از جنبش به صورت مداوم یکی از نیازهای استراتژیک حزب سازمان‌گر می‌باشد تا توسط آن بتواند علاوه بر شناخت جنبش بستر هدایتگری آن را فراهم کند و بدین وسیله است که جنبش به صورت آیشخور تکوین حزب سازمان‌گر در خواهد آمد.

کارگری بود.

ح - علت خلاء جنبش کارگری ایران در جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ عدم اعتقاد طبقه کارگر ایران به شعارها و خواسته‌های جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ و عدم اعتماد به هژمونی جنبش و عدم ایمان به پتانسیل طبقاتی خود به علت خلاء مبارزه سندیکالیستی و سازماندهی تشکیلاتی و پیوند مبارزاتی طبقاتی این طبقه می‌باشد.

۶ - مردم یا قاعده مخروط جامعه‌شناسی ایران در ترازی تحلیل اوضاع جاری

قبل از اینکه وارد مبحث توده‌های ایران در شرایط فعلی بشویم بهتر است منظور خودمان را از ترم توده‌ها یا ترم مردم به لحاظ ترمینولوژی در دیسکورس خودمان را مشخص کنیم، که با توجه به مقایسه این ترم با شاخه‌های زیر مجموعه جنبش ایران، این حقیقت روشن می‌شود که مقصود ما از توده‌ها یا مردم ایران در عرصه طبقاتی به اقتضای غیر از طبقه بورژوازی و طبقه کارگر ایران می‌باشد که به لحاظ کمی از جمع دو طبقه بورژوازی و طبقه کارگر ایران به مراتب بیشتر و گسترده‌تر می‌باشند و شامل اقشار مختلف خرده بورژوازی شهر و روستا و حاشیه تولید می‌شوند و در عرصه اجتماعی از اقلیت‌های قومی و مذهبی دور تا دور ایران گرفته تا کلیه اقوام بلوچ، کرد، عرب، ترک، لر، گیلک، گنبدی و... را در بر می‌گیرد و از لحاظ سیاسی جنبش اجتماعی ایران در تاریخ یک صد ساله گذشته را تشکیل می‌دهند. طبیعی است که توده ایران یا ملت ایران یا مردم ایران با این تعریف و جایگاه سکاندار هر حرکتی و تغییری در جامعه ایران می‌باشند^{۱۲} و لذا تا زمانی که قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی از طبقه مسلط و حاکمه به متن این قاعده ریزش نکند هیچ تغییر عمده‌ای در جامعه ایران ممکن نیست. اگرچه در عرصه فرهنگی و اجتماعی این قاعده دارای خواسته‌های مختلف و متنوعی می‌باشند، ولی در عرصه سیاسی از کرد و بلوچ و عرب و ترک و لر و... گرفته تا شیعه و سنی و ارمنی و کلیمی و زرتشتی و... دارای خواسته واحدی می‌باشند و آن ریزش قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی از بالایی‌های حاکمه به سمت قاعده مخروط جامعه می‌باشد که البته خود این قاعده مخروط اجتماعی ایران مانند طبقه کارگر ایران دارای بحران و آسیب می‌باشد که این آسیب‌ها عبارتند از:

الف - استبدادزدگی تاریخی: بزرگترین بیماری این قاعده مخروط اجتماعی ایران استبداد زدگی تاریخی است که در طول هزاران سال گذشته پیوسته زیر یوغ ایل‌ها و آل‌های خارجی و داخلی هم به لحاظ فرهنگی و هم به لحاظ شخصیتی و هم به لحاظ فیزیکی تار و مار شده‌اند و لذا استبداد و قبول استبداد برای او به صورت یک باور و یک جبر و یک ایمان در آمده است. بطوریکه این استبداد زدگی عاملی جهت تکیه بر آسمان و جبر و خرافات و سنت‌های منجمد و عامل برونی و فراموش کردن عامل درونی شان و فراموشی اراده‌شان بوده است. همچنین بیماری استبدادزدگی در توده‌های ایران باعث فردگرایی و منفعت گرایی و گذشته گرایی شده است به طوری که ضرب المثلهایی مثل «دامن خود را نگه دار که آتش نگیرد» یا «خیری که به خانه رواست به مسجد حرام است» یا «کی بد رفته که بدتر جای آن نگیرد» یا «سال به سال دریغ از پارسال» یا «کار قیصر به قیصر و گذار» یا «برو کار خود کن با خدای خود ساز که هر کجا روی آسمان همین رنگ است» همه در این رابطه

۱۲. و به این دلیل است که آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم این جنبش استارت و جاده صاف کن جنبش دموکراتیک و جنبش سوسیالیستی در طول تاریخ یک صد ساله گذشته ایران بوده است و بدون حضور این جنبش امکان پیروزی برای هیچکدام از مؤلفه‌های دیگر جنبش ایران نمی‌باشد و همین موضوع به صورت یکی از آسیب‌های جدی جنبش ایران در طول یک صد ساله گذشته ایران در آمده است. چراکه به علت رهبری خرده بورژوازی جنبش اجتماعی ایران این جنبش توان مبارزه درازمدت و همچنین مبارزه دموکراتیک را ندارد و به همین علت تمامی مبارزات جنبش اجتماعی ایران در طول یک صد سال گذشته تاریخ ایران، اولاً به سرعت آنتاگونیست شده‌اند در ثانی به علت اینکه امید پیروزی درازمدت داشته‌اند به موازات فرسایشی شدن مبارزه مایوس شده‌اند و سر در لاک خود فرو برده‌اند.

دو مقطع طبقه کارگر وارد مبارزه بشود و در مقاطع دیگر غایب گردد این بود که جنبش کارگری ایران به خواسته‌ها و شعار جنبش اجتماعی باور و ایمان داشت و تحقق تاریخی آن شعارها در راستای تحقق منافع تاریخی خود می‌دید. اما در مقاطع دیگر مثل خرداد ۴۲ یا خرداد ۸۸ از آنجائیکه طبقه کارگر ایران به درست یا به نادرست شعار و برنامه و خواسته‌های حداقلی و حداکثری جنبش اجتماعی را در راستای منافع خود نمی‌دید یا باور نداشته است با تمام قامت وارد مبارزه نشد.

دومین عاملی که باعث شد که در این دو مقطع تاریخی جنبش کارگری ایران با تمام قامت وارد مبارزه سیاسی جنبش اجتماعی ایران بشود اعتماد به رهبری جنبش خواه به درست و خواه به نادرست بوده است به عبارت دیگر جنبش کارگری ایران تنها در دو مقطع تاریخی به صورت طبقه وارد مبارزه سیاسی شده است و آنهم زمانی بوده است که در این دو مقطع جنبش اجتماعی به صورت جاده صاف کن وارد کارزار شده بود و جنبش کارگری به علت اعتقاد به خواسته‌ها و شعارها و اعتماد به رهبری به صورت طبقه وارد مبارزه سیاسی شده است، اما در شرایط دیگر تاریخی ایران به علت اینکه این دو مؤلفه برای طبقه کارگر ایران حاصل نشده است گرچه به صورت پراکنده وارد مبارزه شده است اما به صورت طبقه یا اختلاف فاز مبارزاتی داشته، مثل شرایط فعلی و یا اینکه اصلاً غایب بوده و با غیبت خود زمینه شکست جنبش اجتماعی را فراهم کرده است.

سومین عاملی که باعث گردید تا تنها در دو مقطع تاریخی طبقه کارگر ایران با تمام قامت وارد مبارزه سیاسی بشود باور به خود و طبقه خود بود چراکه مهم‌ترین عاملی که طبقه کارگر را از صورت طبقه‌ای در خود به صورت طبقه‌ای برای خود تغییر می‌دهد باور به پتانسیل طبقاتی خود می‌باشد که این باور تنها در بستر خودآگاهی طبقاتی و مبارزات تشکیلاتی فراگیر صنفی - سیاسی یا سیاسی - صنفی برای او حاصل می‌شود.

بنابراین تا زمانی که طبقه کارگر ایران از حالت طبقه‌ای در خود به حالت طبقه‌ای برای خود در کانتکس خودآگاهی طبقاتی دست پیدا نکند امکان به حرکت در آمدن فراگیر آن نخواهد بود، زیرا طبقه کارگر برعکس اقشار دیگر اجتماعی که با ذهنیت به خودآگاهی طبقاتی و سیاسی دست پیدا می‌کنند تنها طبقه‌ای است که تنها در کانتکس طبقه خود و شرایط عینی زندگی طبقاتی خود به خودآگاهی می‌رسد و مدرسه آموزشی او همان زندگی او می‌باشد. بنابراین برای اینکه بتوانیم طبقه کارگر ایران به صورت فراگیر مانند نیمه دوم سال ۵۷ و نیمه دوم سال ۲۹ وارد عرصه مبارزه سیاسی کشور بکنیم باید:

الف - زمینه پیوند بین جنبش کارگری و جنبش اجتماعی و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و... را فراهم کنیم.

ب - جنبش کارگری ایران از آغاز تکوین آن در ایران تاکنون هرگز نتوانسته بالبداهه و به صورت تنها و مستقل وارد مبارزه سیاسی جامعه ایران بشود بلکه بالعکس همیشه در حمایت از جنبش اجتماعی به صورت فراگیر وارد مبارزه سیاسی شده است.

ج - عاملی که باعث حمایت طبقه کارگر ایران از جنبش اجتماعی می‌شود عبارتند از اعتقاد به برنامه و شعار جنبش اجتماعی و اعتماد به رهبری جنبش اجتماعی و ایمان به پتانسیل طبقاتی خود می‌باشد.

د - طبقه کارگر ایران غیر از دو مرحله ۲۹ و ۵۷ هرگز به صورت طبقاتی و فراگیر وارد مبارزه اجتماعی ایران نشده است هرچند در طول یک قرن گذشته به صورت موضعی و پراکنده و اکلکتیویته و غیر مستمر مبارزه در اشکال مختلف صنفی و صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و سیاسی کرده است.

ه - در شرایط فعلی طبقه کارگر ایران از نظر مبارزاتی در مرحله صنفی به سر می‌برد که این امر باعث بوجود آمدن اختلاف فاز بین جنبش کارگری و جنبش اجتماعی شده است که خود این اختلاف فاز به عنوان بحران جنبش ایران در شرایط فعلی می‌باشد.

و - تا زمانی که این اختلاف فاز طبقه کارگر ایران با جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک دانشجویی و زنان از میان برداشته نشود، امکان تغییرات استراتژیک در جامعه ایران وجود ندارد.

ز - علت شکست جنبش و رکود جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ خلا جنبش

قابل تحلیل و تفسیر می‌باشد.

ب - سنت زدگی فرهنگی تاریخی و مذهبی: مقصود از سنت زدگی در اینجا نهادینه شدن و استحاله پوزیتیویستی تاریخ و مذهب و فرهنگ یک قوم به صورت عوامل سکون زا که در خصوص جامعه ما به علت عدم استعمار مستقیم کشورمان از بعد از حمله اسکندر و دوران کوتاه سلوکیه، در طول تاریخ گذشته هزاران ساله ملت ایران هرگز نتوانسته به صورت مستقیم در تسخیر نظامی و فرهنگی کشورهای خارجی قرار گیرد و در زمان حمله مغول و عرب هم باز این قوم خارجی بود که خود را تسلیم سنت و فرهنگ ایرانی کرد، و این امر باعث گردیده تا سنت‌های تاریخی و قومی و فرهنگی و به خصوص مذهبی مردم کشور ما به صورت بتون آرمهائی درآید که هیچ سونامی را یارای زیر و زبر کردن آن را ندارد و به قول ماهاتیر محمد «آنچه که باعث شد تا اقتصاد مالزی به ساخت برسد و اقتصاد ایران در عصر جدید زمین گیر کند همین سنت‌های تاریخی و فرهنگی و مذهبی و قومی مردم ایران می‌باشد» و تا زمانیکه این سنت منجمد و استاتیک و قشری‌گرای ایرانی متحول نگردد امکان هیچگونه تحول کیفی جامعه ایرانی وجود ندارد و از آنجائیکه بیش از ۸۰٪ آیشخور این سنت منجمد و متحجر و سکون زا و گذشته گرای ایرانی ریشه در مذهب و به خصوص مذهب شیعه دارد لذا تا زمانیکه نقد سنت ایرانی در کانتکس نقد مذهب سنتی صورت نگیرد امکان هیچگونه تحول و استحاله سنت در کشور ایران وجود ندارد و در همین رابطه است که نشر مستضعفین در این شرایط یکی از اساسی‌ترین محورهای وظایف و مسئولیت خود را برای تحول جامعه ایران نقد سنت ایرانی می‌داند و از آنجائیکه فوندانسیون‌های سنت ایرانی بر مذهب عوام زده و اسکولاستیک استوار می‌باشد لذا تنها راه نقد سنت ایرانی در نقد مذهب سنتی و عامیانه می‌بیند و معتقد است که بدون نقد مذهب سنتی و عوام گرایانه در ایران توسط بازگشت به اسلام قرآن و محمد و شیعه حقیقی علی، امکان نقد سنت در جامعه ایران وجود ندارد و آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید «در یک جامعه مذهبی نقد مذهب بزرگترین و مشکل‌ترین مبارزه و کار است»؛ لذا در این رابطه نشر مستضعفین نقد سنت توسط نقد مذهب سنتی در شرایط امروز ایران در نوک پیکان وظایف خود می‌داند و معتقد است که تا زمانیکه این سنت جامعه ایرانی توسط نقد مذهب سنتی نقادی نشود امکان هیچگونه تحول تاریخی در این کشور وجود ندارد و البته تمامی کسانی که مثل جلال آل احمد با پرسش و تائید این سنت‌ها یا مانند تقی زاده با ارابه مدرنیته غربی و یا مانند کسروی با حمله به مقدسات و ایمان این مردم بخوانند با این سنت تاریخی و فرهنگی مردم برخورد نکنند، سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد که اولین ره آورد آن پناه بردن شدیدتر مردم ما به همین سنت‌ها بر پایه دیالکتیک سوردل می‌باشد. طبیعی است که در جامعه ایران تنها با همین مذهب است که می‌توان به جنگ سنت‌ها رفت و مشکل‌ترین بخش وظایف نشر مستضعفین در این شرایط در این مسئولیت او متبلور می‌گردد چراکه رژیم مطلقه فقهائی در طول ۳۳ سال گذشته حاکمیت خود کوشیده است تا با تکیه بر خرافات و فقه سنتی و شیعه تحریف شده، سنت منجمد و اسکولاستیک ایرانی را شکل و گسترش دهد تا با تکیه بر آن‌ها بزرگترین پشتوانه حکومتی خود جهت آسمانی و فرانقدی کردن و مشروعیت بخشیدن آن را فراهم کند. ●

والسلام

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰ ۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

"ادامه: تعیین نظام ریاستی..."

ج - در عرصه فلسفه سیاسی از آنجائیکه افلاطون هم نظام فلسفی جهانی و هم نظام اجتماعی را به صورت طبقاتی تبیین می‌کرد لذا در عرصه سیاسی هم معتقد به نظام نخبه گرایی گردید.

د - بر پایه فلسفه سیاسی نخبه گرایانه افلاطون برعکس فلسفه سیاسی دموکراسی ارسطو، توده‌ها صلاحیت حکومت بر خود را بر طبق دولت شهرهای یونان ندارند و تنها فلاسفه یا حکما هستند که می‌توانند بر جامعه حکومت کنند. در این رابطه بود که افلاطون معتقد بود که جهت پرورش این حاکمین حکیم یا فیلسوف باید فلاسفه به پرورش آن‌ها بپردازند.

ه - از نظر افلاطون تنها زمانی که فلاسفه بر جامعه حکومت بکنند مدینه فاضله تحقق پیدا می‌کند.

بنی عباس از آنجائیکه بر پایه فلسفه سیاسی خلیفه دوم که معتقد به یک نظام اریستوکراسی نژادی (توفق عرب بر عجم) و نخبه گرای اجتماعی (توفق مهاجر بر انصار) و نخبه گرای مذهبی (طبقه بندی خود مهاجرین) جهت تقسیم بیت‌المال و غنائم جنگی بود، که این نظام اریستوکراسی نژادی و اجتماعی و مذهبی در زمان خلیفه سوم بدل به یک اریستوکراسی طبقاتی نیز شد. که همین مبانی چهارگانه نظام اریستوکراسی (نژادی - اجتماعی - مذهبی - طبقاتی) مبنای فلسفه سیاسی حکومت بنی‌عباس گردید و جهت تبیین نظری این مبانی چهارگانه اریستوکراسی فلسفه حکومتی و سیاسی آن‌ها بود که فلسفه سیاسی نخبه گرایانه افلاطون به عنوان بهترین مبانی نظری آن بکار گرفته شد. در این رابطه بود که بنی‌عباس و در راس آن‌ها مأمون اقدام به ترجمه فلسفه سیاسی افلاطون کردند و از ترجمه فلسفه سیاسی ارسطو که بر پایه دموکراسی بود، خودداری کردند. اما فونکسیون این انتخاب بنی‌عباس تنها محدود به عرصه سیاست نشد و در تمامی عرصه های فرهنگی و اقتصادی و نظری و عملی این اندیشه اریستوکراسی تاثیر خود را گذاشت که از آن جمله می‌توان به حوزه فقهات اشاره کرد، که این موضوع به خصوص در حوزه فقهات شیعه بیشتر خود را نشان داد. چراکه از قرن پنجم که فقه شیعه توسط شیخ طوسی همراه با حوزه های دینی در عراق کار خود را آغاز کرد از آنجائیکه مبانی اولیه اندیشه شیخ طوسی در تکوین فقه و حوزه روحانیت یک اقتباس از مذاهب دیگر ابراهیمی بود، لذا اقدام به تدوین فقه شیعه کرد. البته اگرچه در کنار تدوین فقه شیعه تیپولوژی روحانیت هم با اقتباس از مذاهب ابراهیمی به صورت رسمی از همان قرن پنجم توسط شیخ طوسی و شیخ صدوق مطرح شد، ولی نظام تشکیلاتی حوزه یک موضوعی بود که به مرور زمان تحقق پیدا کرد.

یکی از پارامترهایی که در اعتلای حوزه و تشکیلات روحانی نقش به سزائی داشت موضوع خمس بود. توضیح آنکه برعکس موضوع زکات که در قرآن بیش از ۳۴ بار مطرح شده موضوع خمس تنها در قرآن یک بار مطرح شده و آن هم سوره انفال آیه ۴۱ می‌باشد که می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» و بدانید از آنچه از طریق جنگ به غنیمت می‌گیرید خمس یا پنج یک آن از آن خداوند و رسول و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل جامعه می‌باشد». که با ملاحظه‌شان نزول آیه مربوط به جنگ‌های مسلمین در جهادهای ابتدائی اوایل تاسیس اسلام می‌باشد و آنچنانکه اهل تسنن تفسیر کردند این تنها آیه خمس مربوط به جنگ‌های اول مسلمین یا جهاد ابتدائی مسلمین می‌باشد و طبیعتاً به موازات اینکه جهاد ابتدائی از دستور کار مسلمین کنار رفت، موضوعیت این تنها آیه خمس هم از بین می‌رود. اما روحانیت شیعه برعکس تسنن غنیمت مطرح شده در این آیه که غنائم جنگی جهاد ابتدائی مسلمین می‌باشد تعمیم به هر غنیمت و نصیب و سود و تجارت داد و از این تک آیه جنگی یک فلسفه اقتصادی برای تشکیلات خود آفرید. البته در آغاز روحانیت شیعه

بود چراکه به موازات اعتلای مبارزه ضد استبدادی مردم و تحقق انقلاب سیاسی و آلترناتیو شدن خمینی به جای شاه و سلطنت او نیازمند است که رهبری برای اقتصاد و سیاست و اجتماع و... دارای طرح و برنامه آلترناتیو باشد. یعنی همان ره توشه‌ای که خمینی کاملاً از آنگونه تئوری و برنامه سیاسی و برنامه حکومتی و برنامه اقتصادی نه تنها تهی بود، بلکه اصلاً بیگانه بود و تنها چیزی که داشت همان نظریه مهیب ولایت فقیه بود که فوقاً ذکرش رفت.

اما با این تز هم که نمی‌شد حکومت به پا کرد و در عصر مدرنیسم که دنیا به صورت یک دهکده در آمده است و عصر را آگاهی خلق‌ها می‌نامند که با این اندیشه‌های سنتی نمی‌توان تئوری حکومت ساخت آن هم برای مردمی که توسط نهضت ضد استبدادی حکومت توتالی‌تر شاه را به زمین کشیده‌اند؛ لذا در این رابطه بود که از آنجائیکه دست تقدیر و تلاش ابراهیم یزدی خمینی پس از اخراج از عراق و ممانعت کویت در پذیرش او تصمیم گرفت به پاریس برود، همین حضور او در پاریس که برای اولین بار خمینی با غرب و مدرنیته و دیسکورس سیاسی مدرن آشنا می‌شد باعث گردید تا در آن نظریه فقهانی خود تجدید نظر بکند و با عینک جهان مدرن به این تئوری فقهی کلاسیسم بنگرد. در این رابطه بود که برای اینکه بتواند فلسفه حکومتی آینده خود را تبیین نماید به حسن حبیبی دستور داد تا با تاسی از فلسفه سیاسی غرب قانون اساسی آینده، که تبیین کننده فلسفه حکومتی او می‌باشد تنظیم نماید. حسن حبیبی هم به همراه جواد لاریجانی بر پایه قانون اساسی آمریکا و فرانسه اقدام به پیش نویس قانون اساسی ایران کردند که مورد قبول خمینی واقع شد. در این پیش نویس قانون اساسی پیشنهادی حسن حبیبی به هیچ وجه اشاره‌ای به شکل حکومت فقهانی یا اصل ولایت فقیه به عنوان فلسفه حکومتی نشده بود ولی با همه این احوال خمینی آن را تأیید کرد ولی بعد از اینکه خمینی به ایران آمد و در ایران انقلاب شد پس از انقلاب، در فروردین ماه سال ۵۸ موضوع فرزندم جهت تعیین نظام آلترناتیو نظام سلطنتی شاه مطرح گردید که برای اولین بار خمینی‌ترم «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه اضافی» را مطرح کرد، که در برابر شعار جمهوری دموکراتیک اسلامی مهندس بازرگان خمینی ابتدا کوشید با مسخره کردن، شعار بازرگان را نادیده بگیرد اما پس از اینکه با پافشاری بازرگان روبرو گردید با یک سخنرانی گفت پشت برگه اگر کسی نظر دیگر مثل سلطنت هم دارد می‌تواند بنویسد. بالاخره خمینی که معتقد به رای گیری تک موضوعی و واحد جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه کلمه بیش بود، به هر حال در روز ۱۲ فروردین سال ۵۸ توانست ترم نظام جمهوری اسلامی بدون اینکه هیچکس حتی خود خمینی معنی و تعریف و محتوای آن را بدانند که چیست با ۹۹٪ آراء از مردم تأییدیه بگیرد و تنها جریان سیاسی که این انتخاب را تحریم کرد نشر مستضعفین بود و دلیل آن هم این بود که نشر مستضعفین معتقد بود که هیچ کس نه بالائی‌های قدرت و نه پائین‌های قدرت و حتی خود خمینی معنی این ترم مرکب را نمی‌داند و برای آن تعریف کنکریب و مشخصی ندارد و به همین علت فردا این ترم می‌شود جعبه مارگری که از دل آن هر چیزی بیرون می‌آید (آنچنانکه شد).

به هر حال از فردای این انتخابات بود که با تشکیل مجلس خبرگان که انتخاب طالقانی بود (به جای مجلس موسسان که پیشنهاد بازرگان بود) شروع کردن به فلسفه سیاسی ساختن. نخستین کسی که در مجلس خبرگان برای اولین بار تز اصل ولایت فقیه به عنوان شکل حکومت و فلسفه سیاسی با آن همه تمرکز قدرت مطرح کرد منتظری بود و به این ترتیب بود که در قانون اساسی خبرگان توسط منتظری، حسن آیت و بهشتی تز ولایت فقیه خمینی به عنوان شکل حکومت و فلسفه سیاسی در مهیب‌ترین

۲. البته در این زمان هیچ احدی از دولت مردان و حتی خود خمینی نه تعریف کنکریب از اسلام داشتند و نه تعریف کنکریب از جمهوری و البته نه تعریفی از ترم مرکب جمهوری اسلامی لذا همه به چیزی رای می‌دادند که نمی‌دانستند چه است.

به علت اینکه منتظر ظهور سریع و قریب امام زمان بود معتقد بود که این خمس‌ها را باید از مردم گرفت و آن‌ها را زیر خاک پنهان کرد تا وقتی که امام زمان آمد، خودش با علم امامتی که دارد این گنج‌های زیر خاکی را پیدا کند و مصرف نماید. اما به مرور زمان به علت طولانی شدن ظهور امام زمان، روحانیت شیعه تصمیم گرفت تا این خمس یا یک پنجم درآمد سالانه مردم را به جای اینکه زیر خاک بکند خرج تشکیلات روحانیت بکند و از این مرحله بود تشکیلات روحانیت به علت این پشتیبانی مالی هویت و قدرت و رشد پیدا کرد و به موازات رشد و توسعه حوزه و فقه موضوع تشکیلات حوزه هم مطرح شد که، چارت این تشکیلات بر پایه همان نخبه گرایی افلاطونی تنظیم گردید که در این رابطه مساله به همین جا ختم نشد چراکه به موازات رشد حوزه‌ها و افزایش کمی روحانیت و کسب پایگاه اجتماعی از بعد از صفویه، روحانیت که به صورت یک قطب قابل توجه دینی و اجتماعی درآمده بود تصمیم به دخالت در امور سیاسی گرفت و از این زمان یعنی دوره فتحعلی شاه قاجار برای اولین بار روحانیت کوشید تا برای حاکمیت سیاسی خود اقدام به تبیین فلسفه سیاسی بکند. از آنجائیکه تنها فلسفه سیاسی که مسلمانان و روحانیت شیعه با آن آشنا بودند از آنجائیکه فوقاً مطرح کردیم فلسفه سیاسی نخبه گرایانه افلاطونی بود، لذا در این رابطه بود که برای اولین بار در زمان فتحعلی شاه قاجار روحانیت حوزه شیعه با تاسی از فلسفه سیاسی نخبه گرایانه افلاطونی توسط ملا احمد نراقی دست به تدوین یک فلسفه سیاسی به نام «ولایت فقیه» زد.

بنابراین طرح تز ولایت فقیه به عنوان یک فلسفه سیاسی (نه فلسفه حکومتی که بعداً توسط خمینی مطرح شد) از زمان فتحعلی شاه قاجار توسط ملا احمد نراقی مطرح شده است و قبل از ملا احمد نراقی نه تنها حوزه و روحانیت نسبت به سیاست و فلسفه سیاسی بیگانه بود، بلکه اصلاً اعتقادی به این امور نداشتند. بنابراین از زمان قاجار تز ولایت فقیه در دیسکورس روحانیت توسط ملا احمد نراقی مطرح شد اما گرچه از زمان قاجار روحانیت رفته رفته دریافت که برای حفظ موقعیت اجتماعی خود نیازمند به دخالت در امور سیاسی است اما این دخالت در امور سیاسی باز بر پایه تز ولایت فقیه تبیین نگردید، بلکه بالعکس دو باره تئوری ولایت فقیه برای مدت یک قرن در حوزه مسکوت ماند و روحانیت بر پایه اصل اجتهاد فقهی آنچنانکه در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» نائینی مشاهده می‌شود، موضوع تئوری سیاسی خود را تبیین می‌کرد. در دهه چهل پس از مرگ بروجردی و تبعید خمینی به عراق دو باره تز ولایت فقیه ملا احمد نراقی در دستور کار خمینی قرار گرفت. خمینی برعکس ملا احمد نراقی که از اصل ولایت فقیه یک تز سیاسی جهت مشارکت سیاسی روحانیت تبیین می‌کرد، خمینی کوشید از تز ولایت فقیه یک فلسفه حکومتی بسازد و از آنجائیکه او جهت تبیین این فلسفه حکومتی خود کوشید موضوع ولایت پیامبر اسلام پشتوانه دینی این اصل در آورد یک مرتبه مهیب‌ترین فلسفه حکومتی از اصل ولایت فقیه زاینده شد و دلیل آن هم این بود که خمینی در نظریه خود تمامی اختیاراتی که پیامبر بر مبنای اصل ولایت برای خود قائل بود برای فقیه که مقصودش خود او می‌باشد قائل گردید. که البته این نظریه مهیب فقهی در میان حوزه در آغاز طرفدارنش اقلیت بسیار محدودی بودند (آن هم به صورت یک نظریه فقهی نه یک نظریه فلسفه حکومتی) تا اینکه مبارزات سیاسی ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ به ثمر نشست و به علت خلاء رهبری و خلاء تشکیلات و سازماندهی و خلاء تئوریک این مبارزه ضد استبداد، خمینی توانست بر کرسی هژمونی این مبارزه ضد استبدادی تکیه بزند. اما تکیه زدن خمینی بر کرسی هژمونی یک مبارزه رو به اعتلا تنها با طرح چند فتوا و چند سخنرانی تمام نمی‌شد بلکه تمام این‌ها شروع کار

۱. خمینی تا قبل از مرگ بروجردی در کتاب «کشف الاسرار» از فلسفه سیاسی مشروطیت سلطنتی حمایت می‌کرد و خود صاحب فلسفه سیاسی مشخصی نبود.

شکل آن که تمرکز تمامی قدرت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و اداری و قضائی و... مملکت در دست یک نفر به نام ولایت فقیه بود، ظاهر گردید. از این زمان بود که برای اینکه موضوع قدرت لایتنهائی و مطلق ولایت فقیه پوشیده باشد و برای مردم و دنیا ظاهر نشود دیواری حائل بین مردم و ولایت فقیه کشیدند به نام رئیس جمهور و پارلمان^۲ و از این زمان بود که موضوع نظام پارلمانی و نظام ریاستی در چارچوب نظام مطلقه فقهائی حاکم بر ایران مطرح گردید.

البته مقصود از حکومت پارلمانی اشاره به نظام‌های حکومتی می‌کند که مثل انگلستان بر پایه پارلمان منتخب مردم به مشارکت قدرت با مردم می‌پردازند و مقصود از نظام ریاستی اشاره به آن نوع از حکومت‌هایی است که مانند فرانسه و آمریکا توسط انتخاب رئیس جمهور به وسیله مردم هژمونی حکومت را رئیس جمهور به نمایندگی از مردم در دست می‌گیرد. اما هر دو عنوان و طرح آن‌ها در چارچوب قدرت ولایت فقیه یک بازی عوام فریبانه بود تا مردم به جایگاه قدرت ولایت فقیه که امری تنفیذی از طرف آسمان و امام زمان می‌باشد پی نبرند و گرنه کسی که اول ولایت فقیه و قدرت آن را در ایران ببیند، دیگر برایش جای سوال نظام ریاستی یا نظام پارلمانی باقی نمی‌ماند. به هر حال گرچه در قانون اساسی سال ۵۸ کوشیدند تا توسط نظام پارلمانی دیواری در جلو اصل ولایت فقیه بکشند تا کسی آن را نبیند، ولی پس از انتخابات مجلس و رئیس جمهوری با شکل گیری این نهاد یک مرتبه همین نهادها که به شکل صوری در قانون اساسی گذاشته شده بود تا دیوار حائل قدرت بین مردم و ولایت فقیه بشود در عرصه واقعیت رژیم مطلقه فقهائی را به صورت لانه زنبوری تبدیل کرد. چراکه این نهادها بدل شد به نهادهای تقسیم قدرت بین جناح‌های رژیم نه نهادها مشارکت سیاسی مردم با دولت. در این رابطه بود که جنگ قدرت بین جناح‌های رژیم منتقل به جنگ قدرت بین نهادهای پارلمان و رئیس جمهوری شد به طوری که ولایت مطلقه فقهائی که یکی از بزرگترین مسئولیتش تقسیم قدرت بین جناح‌های قدرت بود در کنترل و ایجاد توازن بین این جناح‌ها ناتوان شد. به طوری که در ترمیم قانون اساسی خمینی که دایم می‌گفت «مجلس در راس امور مملکت قرار دارد»، در سال ۵۸ قیل از فوت با جایگزین کردن نظام ریاستی به جای نظام پارلمانی مجلس را پشت سر رئیس جمهور قرار داد، با تصور اینکه جنگ مجلس و رئیس جمهور حل بشود. اما از بعد از مرگ او نه تنها جنگ بین دو نهاد مجلس و رئیس جمهوری بر پایه نظام ریاستی حل نشد بلکه به مرور زمان با قدرتمند شدن رئیس جمهور یک تضاد قدرت بین رئیس جمهوری و مقام عظمای قدرت مطلق ولی فقیه که بالای همه چیز از مجلس خبرگان و مجلس نگهبان و مجلس شورای اسلامی و قوه مقننه و قوه مجریه و قوه قضائیه و قوای مسلح و... نشسته بود بوجود آمد.

در دوران ۸ ساله هاشمی رفسنجانی به علت اینکه این تقسیم قدرت داوطلبانه بین او و خامنه‌ئی صورت گرفته بود چندان تضاد قدرت مشهود نبود. در زمان خاتمی به علت اینکه محمد خاتمی تنها خود را به صورت یک تدارکات چی مقام عظمی فقهت در آورده بود باز این جنگ قدرت بین دو قطب رئیس جمهور و ولی فقیه مشهود نبود. اما در زمان احمدی نژاد در دوره اول به علت اینکه احمدی نژاد خود را نیازمند حمایت خامنه‌ئی می‌دید سعی می‌کرد تا این تضاد قدرت را در چارچوب تضاد با مجلس و نیروهای مخالف درون نظام که در راس آن‌ها هاشمی رفسنجانی قرار داشت حل کند ولی در دور دوم از آنجائیکه از همان آغاز کاندیداتوری، جنگ قدرت بین جناح‌های حاکمیت به نقطه اوج خود رسیده بود لذا موضوع محدودیت قدرت خامنه‌ئی ابتدا از طرف هاشمی رفسنجانی توسط شورای کردن آن مقام مطرح شد و بعد از آن با قدرت گرفتن احمدی نژاد خود احمدی نژاد قدرت خامنه‌ئی را مورد

۳. بنابراین ترم اسلامی، شد ترم ولایت مطلقه فقهائی که کلید دار خزانه کل قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اداری و قضائی و تقنینی و نظامی مملکت بود و ترم جمهوری دیواری حائل از پارلمان و رئیس جمهور بین مردم و ولایت مطلقه فقیه بود تا قدرت لایتنهائی ولایت را مردم و دنیا نبیند.

هدف قرار داد و کوشید با مقاومت در برابر او حتی در برابر یک انتخاب (مصلحی وزیر اطلاعات) شش روز دولت را تحریم کند و خانه نشین بشود. به هر حال این مقاومت در برابر قدرت خامنه‌ئی آنقدر کشدار شد که خامنه‌ئی در ملاقات با دانشجویان کرمانشاه دوباره سخن از نظام پارلمانی سر داد زیرا برای او مقاومت در برابر مجلس راحت‌تر خواهد بود تا مقاومت در برابر رئیس جمهوری که قدرت مطلقه او را مانند احمدی نژاد به چالش می‌گیرد. در این رابطه است که از زمان سخنرانی خامنه‌ئی در دیدار با دانشجویان کرمانشاه دوباره بحث نظام ریاستی و نظام پارلمانی از طرف جناح‌های قدرت حاکم مطرح شد و هر کدام با دفاع از یکی از این تزاها سعی می‌کند مدافع کرسی قدرت خود در نظام باشند ولی آنچه در این رابطه باید بگوئیم اینک:

- ۱ - بحث نظام ریاستی و نظام پارلمانی در جایی می‌تواند یک بحث علمی و تئوریک باشد که صحبت از تقسیم قدرت بین بالائی‌ها و پائینی‌ها باشد.
- ۲ - بحث نظام ریاستی یا نظام پارلمانی در نظام مطلقه فقهائی حاکم بر ایران یک بحث چگونگی تقسیم قدرت بین جناح‌های حاکم قدرت می‌باشد.
- ۳ - علت اینکه در آغاز انقلاب اولویت اول به پارلمان داده شد و پارلمان به قول خمینی در راس امور قرار داشت آن بود که فضای آغاز انقلاب می‌طلبید که توسط اینگونه شعارهای پوپولیستی با مردم برخورد ضد انگیزه‌انی بکنند.
- ۴ - دلیل آنکه از سال ۵۸ خمینی نظام ریاستی را در متمم قانون اساسی جانشین نظام پارلمانی کرد آن بود که مجلس به علت نفوذ جناح راست دیگر برای خمینی قابل کنترل نبود.
- ۵ - در دوره هاشمی رفسنجانی تقسیم قدرت بین خامنه‌ئی و هاشمی رفسنجانی یک امر داوطلبانه بود.
- ۶ - از بعد از خاتمه رئیس جمهوری هاشمی رفسنجانی و به خصوص از بعد از اینکه در دولت نهم هاشمی از بازگشت به قدرت رئیس جمهوری نا امید گردید با طرح شورائی کردن ولایت مطلقه، هاشمی رفسنجانی قدرت خامنه‌ئی را به چالش کشید و رویاروی خامنه‌ئی سنگر گرفت.
- ۷ - از آنجائیکه محمد خاتمی بر عکس ادعایش آنچنانکه خودش می‌گفت: «در مدت ۸ ساله رئیس جمهوری‌اش برای خامنه‌ئی جز یک تدارکاتچی بیشتر نبود»، این امر باعث گردید تا هرگز در هیچ وقت حتی زمانی که مجلس ششم قدرت خامنه‌ئی را به چالش کشیده بودند او حرکتی مخالف قدرت خامنه‌ئی نداشته باشد.
- ۸ - در دوره دوم دولت احمدی نژاد از آنجائیکه احمدی نژاد برعکس محمد خاتمی قدرت خامنه‌ئی را به چالش کشید خامنه‌ئی برای برخورد با قدرت رئیس جمهوری راهی جز این ندید. جز اینکه دوباره شعار ترمیم قانون اساسی بر پایه پارلمانی کردن قدرت بدهد تا توسط آن از قدرت رئیس جمهوری در برابر خود بکاهد و به مجلس بیافزاید چراکه برای خامنه‌ئی مقاومت در برابر مجلسی که در تحلیل نهائی توسط خود او یا شورای نگهبان انتخابی خودش تعیین می‌شوند راحت‌تر است تا مقاومت در برابر یک رئیس جمهور قدرتمندی که، قدرت خدا داده و امام زمان داده او را که مطلق است، به چالش بکشد. ●

والسلام